

سر مقاله

انقلابی که "ملا" خور شد!

...بعضی از کسانی که نادانسته خمینی را رهبر انقلاب، و انقلاب مردم ما در سالهای ۵۷-۵۶ را انقلاب اسلامی عنوان می‌کنند، یا متوجه نیستند و یا منافشان حکم می‌کند که بروی خود نیاورند که ماهیت انقلاب را شرایط عینی جامعه و نظام اقتصادی حاکم بر آن تعیین می‌کند و نه تمایلات این یا آن نیروی سیاسی که با انگیزه‌های گوناگون و با سر دادن شعارهای مختلف در انقلاب شرکت می‌کنند. بنابراین ماهیت انقلاب سالهای ۵۷-۵۶ را نه گرایش این یا آن نیروی شرکت کننده در آن بلکه نظام اقتصادی حاکم که همانا نظام بورژوازی وابسته بود (که هم اکنون نیز هست) که می‌بایست نابود گردد و نظام دمکراتیکی که ضرورت تولد اش را شرایط عینی فریاد می‌زد تعیین می‌کرد. از همین جاست که با قاطعیت باید گفت که انقلابی که مردم ما به آن مبادرت کردند نه انقلابی اسلامی بلکه انقلابی دمکراتیک و ضد امپریالیستی بود. توده‌های تحت ستم ما بخاطر تحقق قوانین آسمانی بپا نخواستند بودند بلکه آنها درست به دلایل مادی زمینی به پا خاسته و در طلب بهبود شرایط اقتصادی سیاسی خویش بودند...

صفحه ۲



بیاد دو گل سرخ انقلاب
رفقا خسرو گل‌سرخ و کرامت دانشیان
فرزندان راستین کارگران و زحمتکشان ایران

خسرو شاکری و "انگشت اتهام" بسوی چریک‌های فدائی خلق!

مدتهاست که ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی کارزار کثیفی را بر علیه جنبش انقلابی مردم ما براه انداخته است که طی آن می‌کوشد با توسل به دروغ و تهمت، چهره‌ای غیر واقعی از سازمان‌های مخالف رژیم شاه که در دوره‌های گذشته در صحنه سیاسی ایران فعال بوده‌اند، بدست دهد. اما در این کارزار کثیف، این تنها عناصر شناخته شده خود رژیم نیستند که فعالیت می‌کنند، بلکه جریان‌ها و افراد دیگری نیز هستند که با هم آوازی با ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی به خصوص بر علیه نیروهای چپ، نقش غیرانقلابی و با ضد انقلابی خود را از طریق انتشار کتاب و مقالات که تعداد آنها کم هم نیست، ایفاء می‌کنند. نمونه برجسته بی مسئولیتی و تهمت زنی بیش‌ترانه در این زمینه را می‌توان در کتابی ملاحظه نمود که تحت نام "هشت نامه به چریک‌های فدائی خلق (نقد یک منش فکری)" عرضه شده است. این کتاب که به "هفت خسرو شاکری ساکن اروپا، در تهران انتشار یافته است حاوی شش نامه از مصطفی شجاعیان به چریک‌های فدائی و دو نوشته از وی در نقد نظرات آنهاست که همانطور که ملاحظه می‌شود با بی مسئولیتی "هشت نامه" نام گذاری شده است...

صفحه ۴

در صفحات دیگر

- نگاهی به اخبار ۹
- درگرامیداشت رستاخیز سياهگل و قیام بهمین! ۱۵
- کمک‌های مالی ۱۷
- بحران اقتصادی و گسترش اعتراضات کارگران و زحمتکشان در جهان! ۱۸

خاطراتی از قیام پرشکوه توده‌ها

در بهمین ۵۷

(چگونه همافران به توده‌های قیام کینده پیوستند!)

... به سمت اسلحه‌خانه که در صلع جنوب شرقی خوابگاه دانشکده قرار داشت هجوم بردیم. نگاهان اسلحه‌خانه بر اثر هجوم ما وحشت کرده و با گریه و التماس فریاد می‌زد که نیاید وگرنه شلیک می‌کنم. اما در آن موقعیت روحی تسلیم هجوم بچه‌ها شد و هنرجویان قفل اسلحه‌خانه را شکسته و هر کدام تفنگی با چندین خشاب فشنگ برداشته به طرف درب ورودی پادگان که حال تانک‌های گاردشاهنشاهی در آنجا مستقر شده بودند حرکت نمودند. مردم در دورتا دور پادگان جمع شده و شعار میدادند و ما داخل پادگان شعار گویان به سمت گاردیها یورش برده بودیم. ..

صفحه ۱۰

جنگ غزه و نگاهی به توافقات آمریکا و اسرائیل در قالب قرارداد آتش بس!

بررسی قرارداد مورد حمایت آمریکا و اسرائیل و توافقات صورت گرفته از یکطرف، و ادامه حملات پراکنده نظامی اسرائیل در غزه از طرف دیگر، به روشنی نشان میدهد که اسرائیل و حامیان امپریالیست آن خواهان برقراری صلح واقعی در منطقه نبوده و آتش بس اعلام شده نیز بدلیل ماهیت ضد خلقی دولت اسرائیل و نقش این دولت به مثابه چماق امپریالیسم در خاورمیانه فاقد هر گونه چشم انداز برای برقراری یک صلح دمکراتیک در منطقه می‌باشد. در واقع این قرارداد آتش بس و شروط و شروط هایی که در آن درج شده، خود میتواند به عنوان دستاویزی برای به راه انداختن درگیری‌های مسلحانه جدید و گسترده تری علیه مردم فلسطین به کار گرفته شود.

صفحه ۱۲

می گذاشت، تماماً کوشیدند مبارزات مردم را کنترل و از مسیر درست خود منحرف سازند. دار و دسته خمینی درست به همانگونه عمل کردند که امپریالیستها و طبقه سرمایه دار از آنها انتظار داشتند. امپریالیستها در زمانی که تشخیص دادند که با سرکوب های وحشیانه نیز قادر به جلوگیری از سیل بنیان کن انقلاب مردم ایران نیستند، وقتی فهمیدند که توده ها ممکنست در پاسخ به جنایات شاه با اتکا و یاد گیری از مبارزه مسلحانه پیشگامان انقلابی خود یعنی چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق دست به سلاح ببرند، درست به خاطر نقشی که این دار و دسته در انحراف مسیر ضد امپریالیستی و دمکراتیک مبارزات مردم به عهده گرفته بودند به اشکال مختلف در جبهه تحیفشان یاد میدهند تا قادر به انجام وظیفه ای که از طرف امپریالیستها به آنها تعویض شده بود، بشوند. در جهت کاستن از شدت رادیکالیسم مبارزات توده ها و در هراس از قدرت گیری کمونیست ها، امپریالیستها در مقابل پرچم سرخ، تلاش کردند که با میدان دادن به دارو دسته خمینی اعتراضات و مبارزات مردم در زیر پرچم سبز این دارو دسته قرار گیرد، چرا که آنها نه تنها مخالفتی با نظام استثمارگرانه اقتصادی حاکم که جز سرمایه داری وابسته نبود نداشتند بلکه از طرفداران پرو پا قرص آن بوده و نشان دادند که حاضرند برای حفظ آن به هر جنایتی متوسل شوند.

بنابراین آنچه خمینی را بر سربر قدرت نشانده توانائی اش در رهبری انقلاب نبود بلکه این، به واقع ناتوانی مردم و عدم برخورداری آنها از یک رهبری انقلابی بود که به ارتجاع(امپریالیستها و سرمایه دران وابسته ایران) امکان داد که عنصر عقب مانده و مرتجعیتی چون او را در رأس جنبش بگمارند. اگر ساواک شاه آگاهانه و جهت انحراف مسیر مبارزات مردمی که به خیابان ریخته بودند عکس خمینی را در نشریات "دولتی" آن زمان چاپ نمی کرد، بسیاری از جوانان به خصوص نوجوانان کم سن و سال که بر علیه ظلم و ستم شاه بهاخته بودند، حتی نام خمینی نیز به گوششان نخورده و وی را نمی شناختند. اگر ماشین تبلیغاتی غرب و از جمله بی بی سی(BBC) پشت سر خمینی قرار نمی گرفت و این شایعه را اشاعه نمی داد که گویا عکس خمینی در ماه دیده شده است، نام خمینی هرگز بر پرچم ناآگاهی توده های به جان آمده نوشته نمی شد.

اگر چنین نمی شد، خمینی چاره ای نداشت جز آنکه سالها ی طولانی دیگری را در تبعید گاه اش در نجف سر کند و گهگاه اعلامیه ای در اعتراض به برخی از اعمال شاه صادر کند که البته اکثریت مردم ایران هرگز از وجود چنین اعلامیه هائی اطلاع هم پیدا نمیکردند.



برخاستند؟ اجرای رهنمود های یک رهبر یا نهاد رهبری کننده بوسیله نیرو های شرکت کننده در آن حرکت خود دال بر آگاهانه بودن آن حرکت و اعمال رهبری بر آنست. اما اگر ما به واقعیت مبارزات سال های ۵۷-۵۶ توجه کنیم، می بینیم که مردم ما در آن سالها در جریان جنبش انقلابی خویش به هر کاری دست زدند و به هر مبارزه و فعالیت های انقلابی پرداختند، قبل از آن بود که خمینی و دارو دسته اش حتی سخنی در مورد آنها گفته و یا رهنمودی در این مورد داده باشد. در آن سالها توده های مبارز ایران به خیابانها ریختند پیش از آنکه خمینی چنین خواستی را مطرح کند. آنها دست به اعتصاب زدند قبل از اینکه خمینی فراخوان اعتصاب داده باشد و مهمتر از آن حتی در مقطع اوج انقلاب و زمانی که توده ها به قیام متوسل شدند، دار و دسته خمینی، عوامل خود را به خیابانها گسیل کردند تا مردم را از قیام و حمله به زرادخانه های شاهنشاهی باز دارند. آنها در خیابانها فریاد می زدند که "امام هنوز دستور جهاد نداده است". همه این واقعات ها سانگر آندند که آنچه خمینی در جریان پیشرفت حرکت های مردمی انجام داد، جز حرکت از پشت سر جنبش مردم نبود. روشن است که به این عمل می گویند دنباله روی و نه رهبری! و این دنباله روی را به هیچ وجه نمی توان رهبری نامید. واقعاً اگر سیر مبارزات توده ها از همان زمانی که توده های محروم خارج از محدوده تهران(به خصوص زنان زحمتکش آن محل) بهاختند را به همان صورت که واقعا رخ داد در نظر بگیریم، خواهیم دید که خمینی و دارو دسته اش در آن سالها در جریان رویدادهای منتهی به قیام بهمن ۵۷، دنباله رو جنبش مردم بوده و در حالیکه به دنبال جنبش میدویدند سعی می کردند آن را از حرکت به جلو باز دارند. پس از خیزش توده ها و پیشرفت حرکت های مبارزاتی آنها بود که دارو دسته خمینی با توجه به حمایت های همه جانبه امپریالیست ها از آنها و امکاناتی که گستردگی شبکه مساجد در سراسر کشور در اختیارشان

تقریباً سی سال است که با فرارسیدن سالروز قیام بهمن ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی با شتاب هر چه بیشتری براه می افتد تا با اشاعه یک مشمت دروغ، واقعات انقلاب مردم ایران در سالهای ۵۶ و ۵۷ که قیام بهمن نقطه اوج آن بود را تحریف نموده و امکان درس گیری جوانان مملکت از گذشته مبارزاتی و تاریخ مردم سرزمین خود را محدود و تضعیف نماید. یکی از جعلیاتی که در این سی سال مدام تکرار شده و صرفاً به این دلیل برای برخی امری بدیهی جلوه می کند، این امر است که انقلاب مردم ما در آن سالها گویا انقلابی "اسلامی" بود. سردمدار و منشاء چنین تبلیغات دروغینی همانا رژیم فریبکار جمهوری اسلامی و دستگاه های تبلیغاتی عوامفریب وابسته به امپریالیستها هستند.

در سی سال گذشته، به خصوص در زمان جشن های "دهه فجر"، مبلغین جمهوری اسلامی و همینطور بنگاه های تبلیغاتی امپریالیستی آنقدر از "انقلاب اسلامی" سخن می گویند و در همان حال فیلم های آن دوره را بصورتی دستچین شده پخش و تکرار می کنند که اگر کسی به مقابله با این تحریف برخاسته ویر این واقعیت تاکید نماید که اتفاقاً آن انقلاب هر چه بود، حداقل اسلامی نبود، عده ای آنچنان تعجب می کنند که مثل اینکه گویند بدیهی ترین واقعیت ها را لاپوشانی کرده و بر عکس جلوه می دهد. این واقعاً طنز تاریخ است! در مقابل طرح این واقعیت ، ناآگاهی که اسلامی بودن انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ را پذیرفته اند، فوراً مطرح می کنند که مگر خمینی رهبر انقلاب نبود؟ اما این نیز خود ادعای بی اساسی است، ادعائی که خود یکی از بزرگترین جعلیات تاریخ مبارزات آن سالهاست. رهبری یعنی سازمان دادن و هدایت آگاهانه یک حرکت. خمینی در آن سالها کدام مبارزه را سازمان داد و چه کاری انجام داد که در اثر آن توده های وسیع مردم به خیابان ها ریخته و به مبارزه بر علیه رژیم شاه و اربابان امپریالیستش

دیروزملت کاخ ۵۷ سال ظلم را ویران کرد

رژیم متلاشی شد



**آخرین سنگرهای
فرو ریخته:**

• رژیم شاهنشاهی
• نخست وزیری
• شورای سلطنت
• مجلس شوراوسنا
• پادگانهای ضد خلق
• ژاندارمری و شهر بانی

اطلاعات

چاپ دوم

فهرست مطالب: ...

دست شدن قدرت از شاه و دربار به خمینی و دارودسته اش و روی کار آمدن رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی بود.

در آخر بطور خلاصه باید تأکید کرد که انقلاب مردم ما نه انقلابی اسلامی بلکه انقلابی دمکراتیک و ضد امپریالیستی بود که به دلیل عدم برخورداری کارگران و دیگر توده های ستمدیده از تشکیلی انقلابی و فقدان یک نیروی کمونیستی که قادر به رهبری مردم بپاخاسته و هدایت آنان در مسیری صحیح باشد خیلی زود اسیر سیاستهای نواستعماری شده و دشمنان مردم یعنی امپریالیستها توانستند با تکیه بر روحانیت و شبکه مساجد زیر نفوذ آنها و قدرت تبلیغاتی خود، ضمن بیطرف نگاه داشتن ارتش که بواقع نه ارتش شاهنشاهی بلکه ارتشی امریکائی بود، آن راه مسیری که منافعشان حکم می کرد، کانالیزه نموده و در حقیقت انقلاب مردم را "ملاخور" نمایند. درک این واقعیت یکی از تجارب تاریخی مهمی ست که انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ برای مردم ما و بویژه نسل جوان امروز بجای گذارده است. این تجربه ای است که نشان می دهد که چگونه امپریالیسم و بورژوازی وابسته جهت سرکوب انقلاب مردم ما ضد انقلاب اسلامی را سازمان دادند؛ تجربه ای که نشان می دهد تلاشهای انقلابی وقفه ناپذیر مردم ما در آینده نباید صرفاً روی تغییر رژیمهای سیاسی (در هر شکلی، مذهبی یا غیر مذهبی) متمرکز شود بلکه باید عامل اصلی اسارت و رنج توده های تحت ستم یعنی سلطه امپریالیسم و نظام بورژوازی وابسته در ایران آماج انقلاب قهر آمیز مردم قرارگیرد تا تجربه "ملاخور" شدن انقلاب بار دیگر تکرار نشود.

اقتصادی حاکم که همانا نظام بورژوازی وابسته بود(که هم اکنون نیز هست) که می بایست نابود گردد و نظام دمکراتیکی که ضرورت تولد اش را شرایط عینی فریاد می زد تعیین می کرد. از همین جاست که با قاطعیت باید گفت که انقلابی که مردم ما به آن میادرت کردند نه انقلابی اسلامی بلکه انقلابی دمکراتیک و ضد امپریالیستی بود. توده های تحت ستم ما بخاطر تحقق قوانین آسمانی بپاخاسته بودند بلکه آنها درست به دلایل مادی زمینی به پاخاسته و در طلب بهبود شرایط اقتصادی سیاسی خویش بودند. برای توده های ما هدف انقلاب نه برقراری اسلام بلکه نابودی نظام استعمارگرانه حاکم و برقراری یک نظام دمکراتیک بود. به همین دلیل هم ما باید از شکست انقلاب خود سخن بگوئیم، چرا که تنها زمانی می توان از یک انقلاب پیروزمند و تحقق اهداف آن مرحله از انقلاب سخن گفت که در زمینه اقتصادی، ابزار عمده تولید و در زمینه سیاسی، حاکمیت سیاسی از یک طبقه به طبقه دیگری منتقل شود. در حالی که در واقعیت امر، آنچه با استقرار جمهوری اسلامی شاهد آن بودیم از یک طرف حفظ نظام اقتصادی-اجتماعی حاکم -که اصلی ترین عامل حاکمیت آن ارتش ضد خلقی- بود و از یک طرف دیگر تجدید آرایش دولت که هر چه می کرد در جهت حفظ همین نظام اقتصادی فرار داشت. به همین دلیل هم علیرغم سرنگونی سلطنت پهلوی به دلیل حفظ شدن نظام اقتصادی- اجتماعی موجود در زمان شاه یعنی سیستم سرمایه داری وابسته و تداوم سلطه سیاسی طبقه حاکمه پیشین نمی توان از پیروزی انقلاب مردم سخن گفت. با توجه با این که امپریالیستها یاران جدیدی به جای دارو دسته شاه برای خویش در ایران برگزیدند، آنچه عملاً رخ داد دست به

این واقعیتی انکار نا پذیر است که مردم ما هرگز برای جاری ساختن قوانین اسلام بپاخاستند بلکه آنها برای نابودی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و رسیدن به استقلال و آزادی و دستیابی به دمکراسی و عدالت اجتماعی دست به انقلاب زده بودند. اما کسانی که بر این باورند که انقلاب مردم ما در آن سالها انقلابی اسلامی بوده است، استقرار جمهوری اسلامی را دلیل بارز ادعای خود ذکر می کنند که پس از سرنگونی سلطنت شاه روی کار آمد. اتفاقاً یکی از نشانه های غیر اسلامی بودن انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ همانا آن بود که مردم ما دو شعار اصلی خود "استقلال" و "آزادی" را در خیابانها فریاد می زدند؛ و تنها پس از حمایت و پشتیبانی امپریالیستها از دارو دسته خمینی بود که آنها شعار "جمهوری اسلامی" را به آن دو شعار اضافه کردند. بنابراین این واقعیت نیز نشان می دهد که استقرار جمهوری اسلامی در ایران به مثابه جانشین رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، به هیچوجه نتیجه اعتقادات و باورهای مذهبی توده های میلیونی ای که بپاخاسته بودند- که در اعتقادات مذهبی شان شکی نیست- نبود، بلکه این امر حاصل ناتوانی توده های مبارز ایران در درهم شکستن قطعی سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته به مثابه طبقه حاکمه و شکست قیام پر شکوه شان بود.

درست است که پس از شکست هر انقلابی، قدرتمداران حاکم بنا به منافع خود و برای مشروع جلوه دادن حاکمیت خود در نزد توده ها، برای آن تاریخ می سازند ولی از طرف دیگر این را هم باید ذکر نمود که بعضی از کسانی که نادانسته خمینی را رهبر انقلاب، و انقلاب مردم ما در سالهای ۵۶-۵۷ را انقلاب اسلامی عنوان می کنند، یا متوجه نیستند و یا منافعشان حکم می کند که بروی خود نیاورند که ماهیت انقلاب را شرایط عینی جامعه و نظام اقتصادی حاکم بر آن تعیین می کند و نه تمایلات این یا آن نیروی سیاسی که با انگیزه های گوناگون و با سر دادن شعار های مختلف در انقلاب شرکت می کنند. اگر انقلاب خیزش عظیم توده های ستمدیده برای درهم شکستن مناسبات ظالمانه ای است که با به زنجیر کشیدن توده های ستمدیده جلوی رشد و تعالی جامعه را گرفته است بنابراین ماهیت انقلاب قهرآمیز به مثابه مامای جامعه نوین را نظامی که باید نابود شود تا امکان تولد نظامی نوین مهیا گردد و همچنین خصوصیات مناسبات تولیدی نوینی که باید مستقر گردد تعیین می کند و نه گرایش این و یا آن نیروی شرکت کننده در این زورآزمائی طبقاتی. بنابراین ماهیت انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ را نه گرایش این یا آن نیروی شرکت کننده در آن بلکه نظام

خسرو شاکری و "انگشت اتهام" بسوی چریکهای فدائی خلق!

استناد به همان نامه های ساواک ساخته که در بالا به آنها اشاره شد، اتهامات کثیف و رذیله‌ها را به چریکهای فدائی خلق وارد نموده و به قول خود "انگشت اتهام جدی" ای را به سوی این تشکیلات انقلابی نشانه رفته است. در این قسمت که تحت عنوان "سرگذشت مصطفی شجاعیان" در آغاز کتاب درج شده، نویسنده با بی مسئولیتی کامل و بدون ارائه کمترین دلیل و سندی اتهامات سنگین و وقیحانه ای را به سازمان چریکهای فدائی خلق وارد می کند. یکی از آن اتهامات به این صورت مطرح شده است: "این را هم نباید نا گفته گذارد که در همین زمان (پس از انتشار انقلاب توسط مزدک در ایتالیا) یکی از همکاران قدیمی شجاعیان به نام پرویز صدری ناپدید شد و تا مدت ها این گونه به نظر می آمد که وی باید به دست عمال ساواک کشته شده بوده باشد. در چنین صورتی مسلماً، همچون موارد دیگر، می بایستی محل دفن او پس از سقوط رژیم سابق از طریق بررسی دفتر های ثبت ساواک کشف می شد. اما چنین نبود. این امر می رساند که او باید به احتمال قوی از سوی گروه هایی که با شجاعیان و یارانش توافق نداشتند به قتل رسیده بوده باشد. آنچه انگشت اتهام جدی را به سوی مسئولان فدائیان آن زمان متوجه می کند، نامه ای است که یکی از آنان (حمید اشرف) به اشرف دهقانی در خارج از کشور نوشته بود و میکروفیلم آن در یورش به اقامتگاه موقت وی توسط پلیس آلمان به دست ساواک رسید. این نامه چند ماه بعد در کیهان به چاپ رسید و اخیراً نیز در یک مجموعه از اسناد ساواک مجدداً چاپ شده است. در این نامه نویسنده به رفاقیبش اعلام می داشت که طی یک "تصفیه" سازمانی سه تن عنصر "ناصالح" "محاکمه" و اعدام شده بودند. (نقل از صفحه سی کتاب "هشت نامه به چریکهای فدائی خلق" به همت خسرو شاکری).

شاید در برخورد اول خواننده متوجه منظور نویسنده نشود که دستگیری رفیق اشرف دهقانی در آلمان و اتهاماتی که در این رابطه به چریکهای فدائی خلق زده می شود چه ربطی به موضوع ادعائی بالا دارد. ولی با کمی دقت می توان دید که مدعی با "همت" ما، با استناد به نامه ای که ساواک برای بد نام کردن چریکها نوشته و در همان زمان در رسانه های دولتی منتشر و در همان زمان هم از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق تکذیب شد، با بی مسئولیتی و بدون لحظه ای تعمق و تحقیق مدعی شده که چون دولت شجاعیان به نام پرویز صدری معلوم نیست که چه به سرش آمده پس حتماً بوسیله "مسئولان فدائیان" "تصفیه" شده است و باید به قول خودش "انگشت اتهام" را به سوی چریکهای فدائی نشانه گرفت. اتهام زنده در این برخورد خویش آنقدر غیر مسئول است که اگر کسی از وی سوال کند که بر چه مبنائی چنین اتهام کثیفی را به سازمانی که در دهه ۵۰ به قول خود مصطفی شجاعیان "سازمان پیشگام جنبش انقلابی" (همانجا صفحه ۱۵۵) و "مبتکر و پیشگام برنده ترین گونه پیکار - یعنی ستیز

برجسته بی مسئولیتی و تهمت زنی بیشرمانه در این زمینه را می توان در کتابی ملاحظه نمود که تحت نام "هشت نامه به چریکهای فدائی خلق (نقد یک منش فکری)" عرضه شده است. این کتاب که به "همت" خسرو شاکری ساکن اروپا، در تهران انتشار یافته است حاوی شش نامه از مصطفی شجاعیان به چریکهای فدائی و دو نوشته از وی در نقد نظرات آنهاست که همانطور که ملاحظه می شود با بی مسئولیتی "هشت نامه" نام گذاری شده است.

اولین موضوعی که در رابطه با این کتاب جلب توجه می کند پخش علنی آن در ایران در شرایط سانسور وقیحانه سربازان گمنام امام زمان می باشد. در چهار چوب سیاست وزارت اطلاعات مبنی بر میدان دادن به اندیشه های انحرافی و ارتجاعی تحت پوششی ظاهراً چپ،

اولین موضوعی که در رابطه با این کتاب جلب توجه می کند پخش علنی آن در ایران در شرایط سانسور وقیحانه سربازان گمنام امام زمان می باشد. در چهار چوب سیاست وزارت اطلاعات مبنی بر میدان دادن به اندیشه های انحرافی و ارتجاعی تحت پوششی ظاهراً چپ، این امر در حالی که بیانگر "لیک" گفتن و فضا دادن به "همت" ادعائی تهیه کننده کتاب مذکور از طرف آن وزارت می باشد، در عین حال نشان می دهد که وزارت اطلاعات جهت کوبیدن چریکهای فدائی خلق از انتشار نامه های شهید مصطفی شجاعیان نیز بمنظور بهره برداری های ضد انقلابی خود دریغ نورزیده است.

این امر در حالی که بیانگر "لیک" گفتن و فضا دادن به "همت" ادعائی تهیه کننده کتاب مذکور از طرف آن وزارت می باشد، در عین حال نشان می دهد که وزارت اطلاعات جهت کوبیدن چریکهای فدائی خلق از انتشار نامه های شهید مصطفی شجاعیان نیز بمنظور بهره برداری های ضد انقلابی خود دریغ نورزیده است.

سوء استفاده از نام و اندیشه های مصطفی شجاعیان که در ۱۶ بهمن سال ۵۴ در نبرد نا برابر با نیروهای سرکوبگر شاه به شهادت رسید، جهت کوبیدن چریکهای فدائی خلق البته ابتکار جدیدی نیست. قبلاً هم کسانی با تکیه بر افکار و نظرات او که در تقابل با دیدگاه ها و نظرات چریکهای فدائی خلق قرار دارد، دست به کوشش هایی جهت تخطئه تئوری های مارکسیست-لنینیستی چریکهای فدائی زده و چریکها را مورد حمله قرار داده اند که البته ناکامی آن اقدامات، از چشم جنبش انقلابی مردم ما پنهان نمانده است. اما آنچه کتاب "هشت نامه به چریکهای فدائی خلق (نقد یک منش فکری)" را در مجموعه چنین تلاش هایی در موقعیت ویژه ای قرار می دهد، زندگینامه ای است که جهت معرفی مصطفی شجاعیان در این کتاب درج شده و نویسنده با

مدتهاست که ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی کارزار کثیفی را بر علیه جنبش انقلابی مردم ما براه انداخته است که طی آن می کوشد با توسل به دروغ و تهمت، چهره ای غیر واقعی از سازمان های مخالف رژیم شاه که در دوره های گذشته در صحنه سیاسی ایران فعال بوده اند، بدست دهد. اما در این کارزار کثیف، این تنها عناصر شناخته شده خود رژیم نیستند که فعالیت می کنند، بلکه جریانات و افراد دیگری نیز هستند که با هم آوازی با ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی به خصوص بر علیه نیروهای چپ، نقش غیرانقلابی و یا ضد انقلابی خود را از طریق انتشار کتاب و مقالات که تعداد آنها کم هم نیست، ایفاء می کنند.

در ارتباط با کارزار مزبور، تا آنجا که به خود دست اندرکاران جمهوری اسلامی مربوط می شود مراجعه به بعضی از نشریات رسمی و کتاب هایی که در چند سال اخیر بوفور منتشر شده اند، این حقیقت را ثابت می کند. یکی از آخرین موارد در ارتباط با این زمینه کتابی تحت عنوان "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" می باشد که توسط وزارت اطلاعات منتشر شده است. همانطور که پیش از این نیز تأکید شده، با توجه به نقش برجسته و غیر قابل انکار چریکهای فدائی خلق در مبارزه بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، نویسندگان کتاب مذکور آگاهانه کوشش کرده اند که با تحریف تاریخ این جریان انقلابی، دروغها و اراجیف خود ساخته خویش را به جای تاریخ واقعی جا زده و چهره رزمندگان چریک فدائی را در نزد نسل جوان مخدوش سازند. اما در مورد کسان دیگری که در این بساط گسترده از طرف رژیم به بازی مشغول اند، می توان به آشنائی اشاره کرد که از هر وسیله ای برای کوبیدن چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰، تحت عنوان تاریخ یا خاطره نویسی یا هر عنوان دیگری استفاده می کنند. در این میان، از زمان سازماندهی کارزار کثیف فوق الذکر بر علیه نیروهای اپوزیسیون و از جمله چریکهای فدائی، یکی از دستاویزهایی که مورد استفاده چنان افرادی برای حمله به سازمان چریکهای فدائی خلق قرار گرفته، دروغ وقیحانه ای است که در سال های اخیر اساساً بر مبنای یونامه سیاواک ساخته شکل گرفته است. در کتاب دشمن (چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷) بر مبنای همان دو نامه ساواک ساخته یکی از محور های مورد تأکید القاء این دروغ است که چریکهای فدائی خلق جهت حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" خود مبادرت به تصفیه درونی اعضای مخالف خود می کردند. این ادعا البته در مطلبی تحت عنوان **"هدف دشمن از "تاریخ نگاری" برای چریکهای فدائی خلق چیست؟"** اخیراً از طرف نویسنده این سطور در یک جلسه پلتاکی و به صورت مقاله ای جداگانه مورد افشاگری قرار گرفت. حال برای افشای هر چه بیشتر این ادعای دروغ لازم است به باز کردن مشمت کسانی پرداخته شود که تصمیم به ایفای نقشی در بساط رژیم ساخته گرفته و چنان اتهامات بی اساسی را به اشکال گوناگون به چریکهای فدائی خلق وارد می کنند. یک نمونه

میشود ، سخیفانه تر از این نمی شد سخن گفت. اما چه می شود کرد وقتی که قرار است بدون تحقیق و بدون تکیه بر اسناد و مدارک زنده و واقعی و **بدخوش بینانه ترین حالت** صرفاً به دلیل باور ایدئولوژیک به "مسموم" بودن چریکهای فدائی به "شیوه های استالینی-توده ایستی"، به یک نیروی سیاسی انقلابی اتهام زد، کار بهتر از این هم در نمی آید. مگر پس از سقوط رژیم سابق همه اسناد ساواک به دست نیرو های انقلابی افتاد که حالا شما با بررسی آنها متوجه شده اید که فقط نام پرویز صدری در "دفتر های ثبت ساواک" نیست؟ همه می دانند که "دفتر های ثبت ساواک" همه در اختیار رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد و آقای خسرو شاکری اگر با بررسی همه "دفتر های ثبت ساواک" به نتیجه فوق رسیده، قبل از هر چیز باید توضیح دهد که چگونه به آن اسناد دست یافته است؟! ثانیاً آیا آقای خسرو شاکری و یا هر کسی دیگری می تواند بگوید که بر اساس "دفتر های ثبت ساواک" محل دفن رفقا دکترهوشنگ اعظمی، محمود خرم آبادی، مصطفی حسن پوراصل شیرچوپیش، تورج اشتری تلخستانی، محمدرضا هدایتی، حسن سعادت، احمد افشار نیاو دهها فدائی و یا مجاهد و مبارز دیگر کجاست؟ آیا چون محل دفن آنها روشن نشده است پس باید نتیجه گرفت که آنها بوسیله "گروه هائی" که با آنها "توافق داشتند"، "به قتل رسیده" اند؟ به چه دلیل شما حتی تردید نمی کنید که ممکن است ساواک همه آنها را سربسته نیست کرده و اسامی شان را نیز در دفترهای خود ثبت نکرده باشد؟ می بینید که لیست اسامی همین تعداد شهدائی که محل دفن آنها روشن نیست (تازه اینها اسامی همه آنهاست که ناپدید شده اند نیست) از تعدادی که ساواک ادعا نموده "تصفیه" فیزیکی شده اند بیشتر است و تازه اینها نام همه کسانی نیست که جنبش انقلابی از سر نوشت آنها بی خبر است. آیا باز هم "یقین دارید که باید" انگشت اتهام را بسوی "مسئولین فدائیان" نشانه بگیرید؟ آقای شاکری اگر داستان با مراجعه به "دفتر های ثبت ساواک" حل می شد با توجه به این که در همین کتاب برخی از اسناد ساواک را نیز- البته بدون این که معلوم کنید که آنها را از کجا آورده اید و منبع تان کجاست- درج نموده اید! و در طی سالها نیز در چارچوب انتشارات مزدک فعالیت اصلی تان پیدا کردن اسناد (البته عمدتاً منطبق با خط خاصی که پیش می برید) و چاپ آنها بوده است، باز شما را باید مقصر دانست که چرا همه اسناد "دفتر های ثبت ساواک" را در اختیار دیگران قرار نمی دهید تا روشن شود شهدای گمنام جنبش در کجا و چه زمانی کشته شده اند! اگر بگوئید که به همه اسناد "دفترهای ثبت ساواک" دسترسی نداشته اید و تنها به اسنادی از ساواک دسترسی داشته اید که در همین کتاب با **همت** خود بر ضد چریکهای فدائی خلق، چاپ کرده اید، پس حداقل آنقدر شرم داشته باشید که بدون داشتن سند و مدرک، اتهام نزنید، آنهم اتهامی چنان کثیف که تنها شایسته دشمنان مردم است.

اما کشف و شهود آقای خسرو شاکری که در بالا به گوشه ای از آن اشاره شد و داستان تهمت زنی های وی به همین جا ختم نمی شود پس بگذارید کمی بیشتر مسئله را دنبال کنیم . نامبرده جهت محکم کاری و نشان دادن اینکه زیاد هم بی حساب و کتاب "انگشت اتهام" را بسوی چریکهای فدائی نشانه نگرفته است با درج زیر نویسی در مطلب فوق الذکر

سوء استفاده از نام و اندیشه های مصطفی شجاعیان که در ۱۶ بهمن سال ۵۲ در نبرد نا برابر با نیروهای سرکوبگر شاه به شهادت رسید، جهت کوبیدن چریکهای فدائی خلق البته ابتکار جدیدی نیست. قبلاً هم کسانی با تکیه بر افکار و نظرات او که در تقابل با دیدگاه ها و نظرات چریکهای فدائی خلق قرار دارد، دست به کوشش هائی جهت تخطئه تئوری های مارکسیست- لنینیستی چریکهای فدائی زده و چریکها را مورد حمله قرار داده اند که البته ناکامی آن اقدامات، از چشم جنبش انقلابی مردم ما پنهان نمانده است. اما آنچه کتاب "هفت نامه به چریکهای فدائی خلق" را در مجموعه چنین تلاش هائی در موقعیت ویژه ای قرار می دهد، زندگینامه ای است که جهت معرفی مصطفی شجاعیان در این کتاب درج شده و نویسنده با استناد به همان نامه های ساواک ساخته که در بالا به آنها اشاره شد، اتهامات کثیف و ردیبلانه ای را به چریکهای فدائی خلق وارد نموده است.

پرویز صدری از دوستان مصطفی شجاعیان بوده، وی به این دلیل توسط چریکها کشته شده است؟ پس چرا شخص شجاعیان در شرايطی که در همین شش نامه سرگشاده هر چه دلش خواسته به چریکهای فدائی و شهدای آنها از جمله رفیق مرضیه احمدی اسکوئی گفته، هیچوقت چنین اتهامی را متوجه فدائیان نکرده است؟ آنهم در شرايطی که چه بر اساس آنچه تا کنون در رابطه با ارتباطات مصطفی شجاعیان با چریکهای فدائی منتشر شده است و چه با توجه به این امر که مصطفی همه چیز را خود می نوشته و چاپ می کرده و در نامه هایش هم تاکید دارد که "من با شفاهی بازی موافقت ندارم" (صفحه ۷۴) روشن است که اگر چنین چیزی واقعیت داشت و وی کمترین شکي در این زمینه داشت حتماً آن را می نوشت. (۱) اما با توجه به همه آنچه در این زمینه گفته شد باید به آقای خسرو شاکری بگویم که اتهام شما به چریکهای فدائی مرا به یاد آن مثل معروف می اندازد که فرد بی اطلاع اما متکبری می گفت "خسن و خسین هر سه دختران معاویه بودند" و در پاسخ به وی گفته شد که اولاً خسن نبود حسن بود ثانیاً خسین نبود حسین بود و ثالثاً سه نفر نبودند دو نفر بودند و رابعاً دختر نبودند، پسر بودند و بدتر از همه دختران معاویه نبودند بلکه پسران علی بودند. حال باید به شما هم گفت که اولاً آن نامه ها را حمید اشرف برای اشرف دهقانی نوشته ، بلکه ساواک ساخته و جعلی و بی اعتبار اند. ثانیاً زمان دستگیری اشرف دهقانی در آلمان در سال ۵۴، نامه های آنچنانی همراه وی نبوده که بدست پلیس آلمان بیفتد. (۲) ثالثاً ، بر عکس ادعای آن نامه جعلی، چریکهای فدائی کسی را به دلیل حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" شان "تصفیه" نکرده اند که یکی از آنها پرویز صدری باشد. رابعاً اساساً کسی تا کنون ادعا نکرده است که پرویز صدری با چریکهای فدائی کار می کرده که آنها قادر باشند نامبرده را "تصفیه" فیزیکی کرده باشند.

در ادامه مطلب، مدعی اتهام کثیف فوق، نوشته است که چون "پس از سقوط رژیم سابق از طریق بررسی دفتر های ثبت ساواک" می بایست "کشف" شود که محل دفن پرویز صدری در کجا قرار دارد و چنین نشده است پس "این امر می رساند که او باید به احتمال قوی از سوی گروه هائی که با شجاعیان و یارانش توافق داشتند به قتل رسیده بوده باشد." (صفحه سی) همانطورکه ملاحظه

مسلحانه - در این سرزمین" (همانجا صفحه ۱۲۸) بوده، میزنی؟ پاسخ آماده ای در آستین دارد و قواعد گفت چون در نامه ای که می گویند حمید اشرف برای اشرف دهقانی نوشته و در آلمان به دست پلیس آن کشور افتاده و سپس به ساواک داده شده و در کیهان سال ۵۵ هم چاپ شده این طور نوشته شده است که فدائیان سه تن را محاکمه و اعدام نموده اند، پس حتما یکی از این سه نفر باید پرویز صدری بوده باشد. واقعاً، این، همه دلیل و استدلال و سند و مدرکی می باشد که چریکهای فدائی خلق با آن مورد حمله نویسنده آن زندگینامه قرار گرفته است. برآستی چه نامی به جز عوامفریبی باید به چنین برخوردی داد! اولاً نامه ای که نویسنده به آن استناد نموده و همچون دیگر همپالگی هایش مدعی است که در جریان دستگیری رفیق اشرف دهقانی در آلمان بدست پلیس افتاده ، یکی از همان نامه های جعلی ساواک ساخته می باشد که در فوق به آن اشاره شد و در افشای ادعای مربوط به آن نامه ها نیز تا کنون به تفصیل توضیح داده شده و جعلی بودن آن نامه ها به اثبات رسیده اند (همانطور که اشاره شد ، در این زمینه لازم است به سخنرانی پالتاکی تحت عنوان "هدف دشمن از "تاریخ نگاری" برای چریکهای فدائی خلق چیست؟" رجوع شود). ثانیاً بیانید به این مدعی نا آگاه بگوئیم که باشد ، فرض کنیم که فدائیان، به قول شما به دلیل "مسموم" بودن به "شیوه های استالینی- توده ایستی"، واقعاً دست به حذف فیزیکی اعضاء خود می زدند و فرض کنیم که آنها سه نفر از اعضاء خود را کشته باشند، **ایما شما موظفند به این سوال پاسخ بدهید که شما چطور چنین چیزی را فهمیدید و مهمتر از آن فهمیدید که یکی از آنها پرویز صدری بوده است؟** شمائی که در آن زمان در خارج از کشور زندگی می کردی و هیچ رابطه ای با فدائیان نداشتید و حتی مخالف آنها بودید آیا می شود بگوئید که چطور به اسرار درونی این تشکیلات مخفی و زیر زمینی پی برده و به این امر یقین پیدا کردید که پرویز صدری توسط "فدائیان"، "تصفیه" شده است؟ تا آنجا که به خود اجازه دادید که آنرا در کتابی که در ایران آزادانه منتشر شده ، طرح نمائید؟ تازه مگر پرویز صدری با سازمان چریکهای فدائی خلق ارتباط داشته و از اعضاء این سازمان بوده است که شما از "تصفیه" او صحبت می کنید؟ چه کسی گفته که در زمان ارتباط گرفتن مصطفی با چریکها در تیر سال ۵۲ ، فردی به نام پرویز صدری نیز با وی به چریکها پیوسته است که شما ادعا می کنید که وی بعداً بوسیله آنها "حذف" شده است؟ اسامی "بازماندگان" گروه رفیق نادر شایگان که در زمانهای مختلف در ارتباط با چریکهای فدائی خلق قرار گرفتند، چه در نامه های خود مصطفی و چه در خاطرات کسانی که از نزدیک در این رابطه بوده اند و یا کسانی که چیزی در آن مورد نوشته اند، کاملاً مشخص است که عبارتند از رفقا مرضیه احمدی اسکوئی ، صبا بیژن زاده ، فاطمه سعیدی (رفیق مادر) و فرزندان جوانش و خود مصطفی شجاعیان. شکي نیست که اگر پرویز صدری هم در این رابطه با چریکهای فدائی در تماس قرار گرفته بود، دلیلی نداشت که نامش قید نشود چون می دانیم که به دنبال ضربه خرداد ۵۲ به گروه رفیق نادر شایگان و شهادت رفقا نادر شایگان ، حسن رومینا و نادر عطائی، هویت اکثر رفقائی که باقی مانده بودند برای ساواک شناخته شده و آنها مجبور به پذیرش زندگی مخفی شدند. آیا از نظر نویسنده "سرگذشت مصطفی شجاعیان" که می گوید

است. بنابراین بر خلاف گمان بی اساس آقای شاکری نامبرده "بدون تردید" نمی توانسته یکی از سه نفری باشد که ساواک در آن نامه خود ساخته اش قید کرده است.

جالب است که بدانیم که در کتاب وزارت اطلاعات ("چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷") با این که اشاعه این دروغ که فدائیان جهت حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" خود مخالفین شان را حذف می کردند، یکی از تلاش های آن است، در مورد پرویز صدری چنان اتهامی به چریکهای فدائی خلق زده نمی شود؛ بلکه با توجه با ناشناخته ماندن بعضی از رفقای شهید سازمان در درگیری رشت، می نویسد که "ایا او می توانسته یکی دیگر از کشته شدگان درگیری رشت باشد؟" و می گوید که در اسناد ساواک چیز مشخصی در مورد وی وجود ندارد. با این حال چون آقای شاکری در کتاب "هشت نامه به چریکهای فدائی خلق" که به "همت" ایشان در ایران منتشر شده، گفته است که ممکن است پرویز صدری: "یکی از آن سه تن ناصالحی بوده باشد که توسط فدائیان مشمول تصفیه شده باشد" (صفحه سی کتاب مزبور)، نویسندگان وزارت اطلاعاتی (که خودشان اجازه و امکان چاپ و انتشار به کتاب آقای شاکری داده اند) نیز همین را برای القای تهمت بی شرمانه خود به چریکهای فدائی خلق از آقای خسرو شاکری (کاسه داغتر از آش) در کتاب خود نقل می کنند. خواننده آگاه متوجه است که چطور کسانی که همه اسناد و گزارشات ساواک را در اختیار دارند و در تهمت زنی و دروغ گوئی، امثال آقای شاکری را در جیبشان می گذارند، مستقیماً از "تصفیه" پرویز صدری سخنی به میان نمی آورند ولی چون آقای شاکری پیشرفته تر از خودشان به چریکهای فدائی خلق تهمت زده است، هدف خود در ضربه زدن به اعتبار آن انقلابیون مردمی را با استناد به جناب شاکری تأمین می کنند؛ و این در حالی است که البته خود نیز میدانند که شاکری هیچ اطلاعاتی از واقعیت ماجرا ندارد و نمی تواند هم داشته باشد و آن تهمت ها را تنها از روی یغض ضد کمونیستی خود با قاطعیت و "بدون تردید" به انقلابیون کمونیست وارد می کند. به این موضوع هم باید توجه کرد که استناد "کتاب دشمن" به دروغ شاکرداری که خسرو شاکری- البته با پنهان شدن در پشت نام شهید مصطفی شجاعیان که از چریکهای فدائی خلق به عنوان "سازمان پیشگام جنبش انقلابی" یاد می کرد - اشاعه داده، هم به حد کافی دلیل انتشار آزادانه آن کتاب را در شرایط مختنق ایران توضیح می دهد و هم پاداشی بر "همت" کذائی وی می باشد.

آقای شاکری یکی از اینکه با کشف و شهود و رمل و اسطرلاب فهمیدند که یکی از سه نفری که ساواک مدعی شده "توسط فدائیان مشمول تصفیه" شده اند، پرویز صدری می باشد، گام دیگری در نمایش مسخره خود به پیش گذاشته و جهت تدقیق تاریخ و تکمیل "تاریخ" سازی حقیرانه خود نفر دوم این لیست سه نفره را هم پیدا کرده و اعلام می کنند که: "یکی از این سه تن بدون تردید منوچهر حامدی، دبیر پیشین کنفدراسیون و عضو قدیمی جبهه ملی بود که از طریق "جبهه ملی ایران در خاورمیانه" در چارچوب همکاری و "پروسه تجانس" با فدائیان به نزد آنان به تهران اعزام شده بود". برمیانی این ادعای آقای شاکری "استاد" سند و مدرک یاب جنبش ایران!!؛ حامدی هم مانند صدری ناپدید شده بود و در

الجزایر می باشد که خودش (بهباد نبوی) مدعی است از قرارداد وثوق الدوله هم ننگین تر بوده است؟ تازه بر کسی پوشیده نیست که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی یعنی تشکیلاتی که بهباز نبوی از بنیان گذاران آن می باشد یکی از نهاد هائی است که در شکل گیری وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی یعنی وزارت قتل و شکنجه و جنایت جمهوری

آیا منبع "موتق" برای تهمت زدن به کمونیستها از طرف خسرو شاکری کسی جز عاقد قرارداد رسوای الجزایر (بهباز نبوی) می باشد که خودش مدعی است از قرارداد وثوق الدوله هم ننگین تر بوده است؟ تازه بر کسی پوشیده نیست که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی یعنی تشکیلاتی که بهباز نبوی از بنیان گذاران آن می باشد یکی از نهاد هائی است که در شکل گیری وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی یعنی وزارت قتل و شکنجه و جنایت جمهوری اسلامی نقش بزرگی داشته است و اتهام زنی از طرف مجریان و مسولین چنان نهادی به نیروهای انقلابی و مردمی یکی از وظایف و پیشه همیشگی آنهاست.

اسلامی نقش بزرگی داشته است و اتهام زنی از طرف مجریان و مسولین چنان نهادی به نیروهای انقلابی و مردمی یکی از وظایف و پیشه همیشگی آنهاست.

تا اینجا تلاش شد که ماهیت منابع و حد حدیث دلائل و در واقع ادعاهای آقای خسرو شاکری نشان داده شوند. حال لازم است که مسئله را از زاویه دیگری هم دنبال کنیم. همانطور که گفتیم خسرو شاکری مدعی است که چون در نامه های ساواک ساخته ادعا شده که فدائی ها سه نفر را "تصفیه" کرده اند و ازسوی دیگر کسی هم چیزی از آنچه بر سر پرویز صدری آمده نمی داند پس "بدون تردید" نامبرده یکی از این سه نفر می باشد که بدست "مستولان فدائیان" به قتل رسیده اند. در بررسی همین ادعا می بینیم که بر مبنای دلائل غیر قابل "تردید" آقای شاکری چون تاریخ قید شده در پای آن نامه های جعلی ۲۷ آبان ۵۴ و ۱۷ فروردین ۵۵ می باشد پس منطقاً پرویز صدری باید قبل از ۲۷ آبان ۵۴ و یا ۱۷ فروردین ۵۵ به قتل رسیده باشد تا بتوان وی را یکی از آن سه نفر تلقی نمود. اما در کتابی که اخیراً وزارت اطلاعات به نام "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشر کرده است نویسندگان کتاب با تکیه بر گزارشات ساواک، در مورد پرویز صدری در صفحه ۶۵۴ نوشته اند که "در تاریخ ۵۵/۴/۱۰ که ساواک گمان می کرد وی ممکن است به منزل یکی از اقوامش در بلوار البزایت، خیابان قادسی، کوچه دارا، پلاک ۲۱، تردد داشته باشد از آنجا مراقبت به عمل آورد. تلفن را نیز شنود می کرد." بنابراین بر اساس گزارشات ساواک جداً قبل تا سه ماه سال ۵۵ خود ساواک در جستجوی پرویز صدری بوده و تا آن تاریخ از نامبرده به عنوان آدمی زنده و در حال مبارزه با رژیم شاه یاد می کند. حال چطور چنین کسی "بدون تردید" از نظر خسرو شاکری فردی می باشد که ماهها قبل از این تاریخ به قول او "حذف فیزیکی" شده، رازی است که به اصطلاح سر رشته داران در اسناد تاریخی باید به آن پاسخ دهند! اما هر پاسخی به این امر داده شود یک چیز روشن است و آن اینکه تا این تاریخ ساواک در تعمیق پرویز صدری بوده

مدعی شده است که " بنا بر گفته یکی از همزمان شجاعیان که به حبس ابد محکوم شده بود و با انقلاب از زندان رهائی یافت، یک افسر ارتش در زندان به بهباز نبوی، هم سازمانی مشترک صدری و شجاعیان، گفته بود که صدری را فدائیان به قتل رسانده بودند." چه مدرک محکم و غیر قابل تردید و محکمه یسندی! اگر قبل از این آقای شاکری مدعی شده بود که در نامه ساواک ساخته آمده که فدائیان سه نفر را کشته اند و ایشان هم منطقاً خواب نما شده که یکی از آنها حتما باید پرویز صدری باشد حال مدعی ما گامی به جلو گذاشته و سند معتبری ارائه کرده و خبر می دهد که گویا معلوم شده که "در زندان" که البته معلوم نیست منظور زندان شهربانی است و یا بازداشتگاه ساواک و کمیته مشترک ضد خرابکاری یا به هر حال کدام زندان، یک "افسر ارتش" به بهباز نبوی که در آن زمان خود یک زندانی بود، چنین اطلاع موثقی را داده است! که حالا البته این اطلاع موثق و غیر قابل تردید هم زمان شجاعیان که به حبس ابد محکوم شده بود و با انقلاب از زندان رهائی یافت" با نقل قولی غیر مستقیم از بهباز نبوی در اختیار آقای شاکری قرار داده است! تعجب نکنید واقعا این اراجیف را خود ایشان نوشته اند. ولی بگذارید برای تفریح هم که شده کمی همین به اصطلاح دلائل آقای شاکری را بررسی کنیم. اولاً وقتیکه بحث بر سر اتهام بزرگی چون "قتل"، آن هم "قتل" درونی سازمانی است، لازم است مدعی روشن می کردند که نام مبارک آن "همرز" شجاعیان چه می باشد که از قول او گفته می شود که وی از بهباز نبوی نقل قول غیر مستقیم میکند... و ثانیاً خود وی کی و کجا چنان موضوعی را از بهباز نبوی شنیده است؟ آیا در همان زمان که در زندان بود شنیده و یا سالها بعد و یا اخیراً با برآه افتادن ماشین تبلیغاتی ضد انقلابی قلم زنان جمهوری اسلامی و شرکایشان برعلیه چریکهای فدائی خلق؟ از این ها گذشته اگر منظور از زندان، زندان شهربانی است، در زندان شهربانی که نویسندگان این سطور هم مدتی با بهباز نبوی در آنجا محبوس بوده، افسر ارتش وجود نداشت؛ آنچه بود افسر شهربانی بود و درجه داران و پاسبانهای شهربانی. تازه بر کسی پنهان نیست که افسران زندان و اساساً هر پاسبان و ژاندارم و افسری به اطلاعات امنیتی ساواک و آن هم اطلاعاتی که در مورد ترور های درونی سازمانهای مخالف باشد دسترسی نداشت که بتواند آنها را به بهباز نبوی گفته باشد! شاید هم منظور آقای شاکری از "افسر ارتش" یکی از بازجو های ساواک بوده باشد که بدلیل بد نامی و رسوائیشان کسی حاضر نیست به عنوان منبع موثق از آنها نام ببرد، البته باز باید دید که آن بازجو چه کسی بوده و چرا چنان حرفی را به بهباز نبوی گفته است؟ باید دانست که برخی از بازجو ها درجه افسری داشتند ولی آنها یکدیگر را بیشتر با نام دکتر و مهندس معرفی می کردند. در هر صورت اگر منبع آقای شاکری چنان افراد رذل و آدمکش هستند، بهتر بود ایشان بدون "ظرافت" کاری، صراحتاً می گفتند که یکی از دژخیمان ساواک چنین حرفی را زده است تا مردم بهتر ماهیت منابع "موتق" شان را می شناختند. اما از همه این حرفها هم که بگذریم آیا منبع "موتق" برای تهمت زدن به کمونیستها از طرف خسرو شاکری - حتی اگر این کمونیستها از نظر او وارث "ارثیه تفکر استالینی" (صفحه سی و یک کتاب "هشت نامه به چریکهای فدائی خلق") هم بوده باشند- کسی جز عاقد قرارداد رسوای

خسرو شاکری فتوایشان را صادر می کنند که "بدون تردید" منوچهر حامدی و پرویز صدری به دست خود فدائیان به قتل رسیده اند! و به این ترتیب جلوه ای از روحیه دمکراتیک! و ماهیت ضدیت شان با کمونیستها و چریکهای فدائی را نشان می دهند!

برای کسی که تا اینجا شیوه استدلال و برخورد غرض ورزانه جناب شاکری را دنبال کرده است جالب خواهد بود که صحنه آخر نمایش مضحک و چندش آور ایشان را هم ببیند. همان طور که دیدیم جناب شاکری نیز همانند همه افراد بی مسئولیت و مفرض، اتهامات خود را بر اساس نامه های ساواک ساخته به تاریخ ۲۷ آبان ۵۴ و ۱۷ فروردین ۵۵ به چریکهای فدائی خلق نسبت می دهد. خسرو شاکری از سه فرد به اصطلاح "تصفیه" شده توسط "فدائیان"، تا اینجا هویت دو نفر از آن سه نفر را برای ما با فضاحتی که دیدیم، روشن کرد. حالا ببینیم جناب شاکری که نشان دادند تخصص ویژه ای در خواب نما شدن دارند و در جریان سیر و سلوک ملکوتی خود بر اسرار نمان هم آگاهی پیدا می کنند، هویت نفر سوم را چگونه اعلام خواهند کرد. به نوشته خورشان توجیه کنید: "نفر سوم هم باید یکی از افراد جوان سازمان بوده باشد که شناخته نشده است" به واقع که با این چشمه آخر جناب شاکری سنگ تمام گذاشتند! اما، برآستی جناب شاکری چطور در جریان خواب و خیال های خود متوجه شدید نفر سوم "از افراد جوان" می باشد؟ از کجا فهمیدید که سهمی هم مثل پرویز صدری و منوچهر حامدی از افراد پا به سن گذاشته نبوده است. شاید واقعا "امام زمان" با شما هم ارتباطاتی برقرار کرده باشد؟ کسی چه می داند. در کشوری که شاه معلوم الحال مدعی می شد که "حضرت قائم" را به چشم دیده و می گفت که گویا وقتیکه از صخره ای می افتاده "این او بود که مرا نجات داد" (مصاحبه اوریانا فالانچی با محمد رضا پهلوی)، در کشوری که عکس به اصطلاح "امام" اش در ماه دیده شده و رئیس جمهور اش هر جا که می رود "هاله نوری" دور سرش را می گیرد که همه را بهت زده می نماید، و بالاخره در کشوری که اسامی نمایندگان مجلس اش را امام زمان تعیین می کند و وزرای دولت نهم اش برنامه خود را برای اطلاع امام زمان در چاه جمرکان می اندازند، چرا باید تعجب کرد که دست اندر کار انتشارات مزدک در حالی که در اروپا زندگی می کرد و هیچ ارتباطی با سازمان چریکهای فدائی خلق نداشت، "هوایی" نشده و پی به اسرار درونی سازمانهای چریکی در دوره شاه نبرده است!!؟

برای اطلاع خواننده باید تاکید کنم که در پایگاه رشت پنج رفیق به شهادت رسیدند که تاکنون تنها هویت رفقا بهروز ارمغانی، زهره مدیر شانه چی، منوچهر حامدی روشن شده است و هویت دو رفیق دیگر که بر اساس گزارشات ساواک هر دو مرد بوده اند، تاکنون اساسا شناخته نشده است. واضح است که پس نامشان هم در به اصطلاح "دفتر های ثبت ساواک" قید نشده که بتوان با مراجعه به آن دفتر ها فهمید این شهدای گمنام چه کسانی بوده اند. به جهت آشنائی هر چه بیشتر و عینی تر با شرایط مبارزه چریکهای فدائی در زمان شاه و برای آن که بتوان به ماهیت و انگیزه های چنان دروغ هایی بیشتر پی برد، در اینجا اشاره به گوشه ای از اعترافات تهرانی شکنجه گر ساواک آموزنده خواهد بود. در صفحه ۱۸۹ کتاب "شکنجه گران می گویند" از قول تهرانی آمده است که: "در داخل خانه های فدائی خلق تمام مدارک طبقه بندی شده بود و دستور (سازمانی آنها) چنین بود که به محض اینکه منزل در محاصره قرار می گرفت و این مدارک شامل شناسنامه و تحقیقات و نشریات ایدئولوژی بود و معمولا داخل پیتھائی می گذاشتند و بنزین یا نفتی در کنار آن می گذاشتند و به محض اینکه منزل در محاصره قرار می گرفت با آتش زدن، مدارک را از بین می بردند. خیلی از افرادی که در حال حاضر ممکن است ناشناس مرده باشند از این قبیل بوده و خود ساواک هم نتوانسته است هویتشان را به دست بیاورد". بنابراین خود دژخیم ساواک نیز اعتراف می کند که برخی از رفقای شهید، در جریان همین آتش زدن آنها چهره شان سوخته است که هویتشان ناشناس باقی مانده است. در واقع با انکار چنین واقعیت هائی است که افراد بی مسئولیت و تهمت زنی نظیر

ساواک با مقایسه عکس منوچهر حامدی با اجساد ناشناس به این نتیجه می رسد که منوچهر حامدی "به دنبال اقدامات ضربتی کمیته مشترک ضد خرابکاری در منزل امن عناصر وابسته به گروه چریکهای های باصلاح فدائی خلق ایران در شهرستان رشت همراه با چهار نفر دیگر" در تاریخ ۱۳۵۵/۲/۲۸ کشته شده

واقفیت این است که چریکهای فدائی خلق علیرغم هر اختلاف فکری که با مصطفی شجاعیان داشتند، برخلاف همه اتهامات و ادعاهای دشمنان مردم، گر چه نمی توانستند و درست هم نبود که با وی در چارچوب یک تشکیلات کمونیستی رابطه داشته باشند اما او را فردی مخالف رژیم وابسته به امپریالیسم شاه می دانستند. شجاعیان خود این امر را از قول رفیق حمید اشرف چنین بیان کرده است: "نظر رفقا این است که ما نمی توانیم با هم در یک سازمان جای گیریم. ضمنا دشمن فوری یکدیگر هم نیستیم." (صفحه ۷۵) چنین موضعی خود نو دهنی محکمی است بر همه کسانی که کسب و کارشان را بر تحریف واقعیات و دروغ پراکنی قرار داده اند.

است. خوب جناب شاکری حال که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی خود بر مبنای گزارشات ساواک اعتراف می کند که رفیق منوچهر حامدی در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۵۵ در رشت به شهادت رسیده است برآستی چه دارید بگوئید؟ آیا شرم می کنید که با کینه تیزی نسبت به چریکهای فدائی خلق، با بلاهت و حماقت تمام ادعا نمودید که منوچهر حامدی "بدون تردید" یکی از کسانی است که به دست فدائیان مشمول "تصفیه" شده اند!؟

آقای شاکری که عمری را در میان "اسناد" مختلف گذرانده و در هر موردی سندی در جیب دارند وقتیکه پای تهمت زنی به چریکهای فدائی خلق پیش می آید نیازی به ارائه سند و مدرک احساس نمی کند و در این مورد مشخص، بالکل نقش اسناد در درک رویدادها را فراموش می کند. از قرار، به باور ایشان همین که وی در مورد چریکهای فدائی خلق ادعائی نمود و یا بهتر است گفته شود "فتوا" نی صادر کرد، کافی است تا همگان بپذیرند که حقیقت محض همان است که وی گفته است؛ و اگر هم کسی بپرسد که آقای محترم! بر چه اساسی و بر مبنای چه دلائل و مدارکی چنین تهمت بیشرمانه ای را مطرح می کنی، رو ترش کرده و جواب آماده اش را عرضه خواهد کرد که مگر حمید اشرف "استالینیست!" در نامه اش به اشرف دهقانی "استالینیست!" نوشته بود که سه نفر را تصفیه کرده ایم! خوب من می گویم منوچهر حامدی یکی از آنهاست! شما دارید با چند و چون کردن در گفته های من، مانع از آزادی بیان من می شوید. این حق دمکراتیک من است که نظراتم را بیان کنم! چرا شما "استالینیست ها" دارید جلوی حرف زدن مرا می گیرید! آری، اینها بدینگونه دیگران را با اطلاق عنوان "استالینیست"، دیکتاتور و خود را دموکرات می خوانند تا بتوانند بیشرمانه ترین اتهامات را با "روحیه دمکراتیک" به دیگران نسبت دهند و از "حق دمکراتیک" خود دفاع کنند!! و صد البته به این ترتیب رفتار واقعا دمکراتیک را به لجن بکشند.

دفاتر اسناد ساواک نیز کوچک ترین رد پائی از او یافته نشده بود. بنابراین چون از نظر شاکری ساواک او را به قتل نرسانده بود، او هم باید همانند صدری، یکی از سه تن "نا صالحی" بوده باشد که توسط فدائیان مشمول "تصفیه" شده اند. در کتابی که با همت ایشان چاپ شده، وی می نویسد که: "رفقای" تشکیلاتی پیشین حامدی، به رغم پرسش های مکرر، هرگز حاضر نشدند کوچکترین اطلاعاتی در مورد سرنوشت او در اختیار دیگران قرار دهند. "صفحه سی)" شاکری بدون این که حتی لحظه ای پیش خود فکر کند که چرا به قول خودش "رفقای" تشکیلاتی پیشین حامدی، به رغم پرسش های مکرر، هرگز حاضر نشدند کوچکترین اطلاعاتی در مورد سرنوشت او در اختیار دیگران قرار دهند "صفحه سی و یک)" حتماً اطلاعاتی نداشتند والا چه دلیلی داشت که چیزی نگویند)، از آنجا که تصمیم گرفته بود که چنین تهمتی را طرح کند، دروغ خود ساخته اش را مبنی بر این که "یکی از این سه تن بدون تردید منوچهر حامدی، دبیر پیشین کنفدراسیون و عضو قدیمی جبهه ملی بود"، همچنان تکرار می کند.

تعمق در مطالب فوق نشان می دهد که جناب شاکری برای اثبات تهمت های وقیحانه خود به چریکهای فدائی، چیزی در جیب ندارد. اتفاقاً در مورد اتهام آخر که ذکر شد، می توان به صفحه ۶۵۲ کتاب وزارت اطلاعات ("چریکهای فدائی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۱۳۵۷") که "گزارش سری" ساواک در مورد رفیق شهید منوچهر حامدی در آن درج شده، مراجعه نمود. در ابتدای گزارش مزبور آمده است که: "به نظر می رسد که ممکن است مشارالیه یکی از افرادی باشد که در سال گذشته در مخفی گاه های مربوط به تروریست ها در داخل کشور کشته ولی هویت آنها احراز نگردیده و با تهیه عکسی از جسد، دفن شده بودند." و در ادامه این گزارش با صراحت مطرح شده است که

در پایان بررسی نمایشنامه مضحک جناب شاکری، بد نیست به این نکته هم اشاره کنیم که لگد پرانی به چریکهای فدائی البته کار ایشان تنها در کتاب فوق الذکر نیست. از قضا ایشان خود را عادت می دهند که هر جا چیزی می نویسند اشاره ای هم به "جنايات" چریکها در "خانه های تیمی" بکنند. مثلا در مطلبی که تحت عنوان "آزادی مطبوعات یا آرایش ارتجاع بین المللی؟" در نشریه شماره ۱۲۶ "طرحی نو" (شهریور ۱۳۸۶) منتشر نموده اند، در حالیکه همه چیزها با ایما و اشاره مطرح می کنند تا برای همگان معلوم نشود ایشان از چه کسی دلخور شده و چه کسی جواب سلام شان را نداده که وی دست به قلم برده و شروع به فحاشی بر علیه او نموده است، اما فراموش نمی کند که با وضوح و روشنی بنویسد که: "غم انگیز این است کسانی پیدا می شوند که هنوز حاضر نیستند به جنایاتی

شود تا با تکیه بر آن فکر امکان "ترور مصطفی" بوسیله فدائیان را زنده کند. این است دلیل اینکه چرا در پایان کتاب قسمتی از بازجویی وحید افراخته درج شده که در آن آمده است که: "سرانجام اختلافات شدت گرفت و مصطفی را با یک تپیا انداختند بیرون. در حالی که همه چیزش را از "مادر" گرفته تا "دانه" و "جوانه" از دستش گرفته بودند و او با سیبل آویزان دست به دامن مجاهدین شد، در حالی که دلی پر از کینه از "ف" داشت و در آرزوی انتقام و دیر نیست که این اختلافات بالا گیرد و حتی منجر به ترور مصطفی به وسیله "ف" شود" (صفحه ۲۰۵). (جالب است که وحید افراخته هم در به اصطلاح بازجویی هایش از حمید اشرف با نام "ف" نام می برد!! آخر در نامه های شعاعیان از حمید اشرف با نام فریدون یاد می شود)

بر کسی پوشیده نیست که اتهام زدن های آنجانی به چریکها و حتی کشتار مردم ساواک در کوچه و خیابان را به گردن انقلابیون انداختن ، درست همان خطی است که شاه آن را دنبال می کرد و امروز وزارت اطلاعات در عمل نشان داده پسر خلف آن پدر نا خلف می باشد، آن را پی گرفته است. همانطور که قبلاً گفته شد در بساطی که امروز در چنین زمینه ای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی پهن کرده است؛ کسانی نیز به خوش خدمتی مشغول شده اند. اینکه هر کس در این بازی در چه جایگاهی قرار می گیرد را البته عمل افراد است که نشان می دهد و خواهد داد. فعلاً باید گفت که اگر "هر ناحقی تجاوز به حق است" پس بهتر است کسانی که در چنین مسیر ناحقی گام برداشته اند کمی هم به عاقبت مسیری که در پیش گرفته اند ببینند. این را هم باید اضافه کرد که مطالعه اتهامات بی پایه و وقیحانه ای که به چریکهای فدائی در "سرگذشت مصطفی شعاعیان" مندرجه در کتاب "هشت نامه به چریکهای فدائی" که به همت جناب شاکری در ایران منتشر شده، زده شده است، همانطور که اشاره شد یکی از دستاویز های وزارت اطلاعات در کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" می باشد که در آن تلاش شده است تا با سوء استفاده از اختلافات ایدئولوژیک فی مابین مصطفی شعاعیان و چریکهای فدائی که در جای خود باید و می توان به بررسی آن پرداخت دروغهایی را به "سازمان پیشگام جنبش انقلابی" نسبت دهد؛ که به قول خود شعاعیان "متبرک و پیشگام برنده ترین گونه پیکار - یعنی سبزه مسلحانه - در این سرزمین" در دهه ۵۰ بود. اتفاقاً به همین دلیل هم همواره چون خاری در چشم دشمنان مردم ما فرو رفته است. واقعیت این است که چریکهای فدائی خلق علیرغم هر اختلاف فکری که با مصطفی شعاعیان داشتند، برخلاف همه اتهامات و ادعاهای دشمنان مردم، گر چه نمی توانستند و درست هم نبود که با وی در چارچوب یک تشکیلات کمونیستی رابطه داشته باشند اما او را فردی مخالف رژیم وابسته به امپریالیسم شاه می دانستند. شعاعیان خود این امر را از قول رفیق حمید اشرف چنین بیان کرده است: "نظر رفقا این است که ما نمی توانیم با هم در یک سازمان جای بگیریم. ضمناً دشمن فوری یکدیگر هم نیستیم." (صفحه ۷۵) چنین موضعی خود تو دهنی محکمی است بر همه کسانی که کسب و کارشان را بر تحریف واقعیات و دروغ پراکنی قرار داده اند.

فریبرز سنجرى

انداخته بود دستگیر و اعدام شد، و بدین سان پرونده قتل او بسته شد. به هر رو، کشف محل ترور شعاعیان، ورته یکی از خفاگاه های او ، پس از لو رفتن اسناد فدائیان در آلمان تعمق بر انگیز است." (صفحه سی و سه). ممکن است کسانی در ته دل به این درجه از روحیه جیمز

بر کسی پوشیده نیست که اتهام زدن های آنجانی به چریکها و حتی کشتار مردم توسط ساواک در کوچه و خیابان را به گردن انقلابیون انداختن ، درست همان خطی است که ساواک شاه آن را دنبال می کرد و امروز وزارت اطلاعات در عمل نشان داده پسر خلف آن پدر نا خلف می باشد، آن را پی گرفته است. همانطور که قبلاً گفته شد در بساطی که امروز در چنین زمینه ای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی پهن کرده است؛ کسانی نیز به خوش خدمتی مشغول شده اند. اینکه هر کس در این بازی در چه جایگاهی قرار می گیرد را البته عمل افراد است که نشان می دهد و خواهد داد. فعلاً باید گفت که اگر "هر ناحقی تجاوز به حق است" پس بهتر است کسانی که در چنین مسیر ناحقی گام برداشته اند کمی هم به عاقبت مسیری که در پیش گرفته اند ببینند.

باند بازی و یا بهتر است بگویم "دائی جان ناپلئونی" بخندند. اما چه می شود کرد علم غیب جناب شاکری در شرایطی که خارج از کشور زندگی می کردند، از همه رمز و رموز مبارزاتی ای که در آن سالها در ایران می گذشته ایشان را با خبر ساخته و به اطلاع وی رسانده است که در شرایطی که در آن سالها حتی افراد یک تشکیلات هم محل خانه های هم را نمی دانستند چه رسد به کسانی که با هم هیچ گونه رابطه تشکیلاتی نداشتند، حمید اشرف محل زندگی شعاعیان را در نامه ای به آلمان فرستاده تا در آنجا لو رفته و بدست پلیس آلمان و بعد، از آن طریق بدست ساواک برسد تا ساواک هم بتواند از طریق پاسپانی که به شعاعیان مشکوک شده و به طرف او تیراندازی کرده، موجب قتل شعاعیان گردد!! آیا به این مزخرفات باید خندید یا باید به حال گوینده اش که تازه آن را "تعمق انگیز" هم جلوه می دهد، گریه کرد؟ واقعیت این است که اساساً در زندگی واقعی ارتباطی که جناب شاکری بین شهادت مصطفی شعاعیان بدست پاسبان یونسی و به قول او "لو رفتن اسناد فدائیان در آلمان" بر قرار می کند، هرگز نمی توانست وجود داشته باشد. اما وقتیکه قرار بر زدن تهمت به هر قیمت باشد می توان آنرا ساخت تا در صحنه های بعد ادعا شود که این فدائیان بودند که به دلیل مسموم بودن به "شیوه های استالینی- توده ایستی" و دنباله روی از "مارکسیسم - لنینیسم" که به باور جناب شاکری "ارثیه حزب توده" می باشد، شعاعیان را لو دادند تا از شر "این دندان کرم خورده" خلاص شوند. همانطور که ملاحظه شد، شاکری در زمانی دست به چنان داستان سرانی زده است که بیش از ربع قرن از شهادت مصطفی شعاعیان می گذرد و همه می دانند که وی در کجا و چگونه شهید شده است و حتی نام پاسپانی که به وی شلیک کرده و بعد از قیام دستگیر و اعدام شده چه می باشد. اما علیرغم آگاهی به چنین وضعی تنها به حکم انجام وظیفه اتهام زنی به چریکهای فدائی خلق، همین را هم وسیله ای برای فضا سازی برای پیشبرد مقاصدش به کار می برد. به همین دلیل هم هست که ایشان به بازجویی فردی به نام وحید افراخته از مجاهدین مارکسیست شده هم متوسل می

که در دوران شاه در خانه های تیمی خود به بهانه های یوج علیه رفقای خود مرتکب شدند، اعتراف و انتقاد کنند، و بر برنامه ی کشتن هر داوطلب پیشیمانی ، چشم می بندند". هر چند شاکری در اینجا نامی از آن "کسانی" نمی برد، اما آنهایی که در ایران کارشان اشاعه دروغ بر علیه نیروهای انقلابی است، بهتر از هر کسی می فهمند که آقای شاکری دارد چه برنامه ای را بر علیه چه کسانی پیش می برد. جالب است که نویسنده زیر نویسی هم برای رجوع خواننده به منبع چنان اراجیف و اتهاماتی در نوشته خود گذاشته است که از خود اتهام هم خنده دار تر است. در زیرنویس مربوطه پس از جملاتی چنین نوشته شده: "بنگربد به جزوه ی "جمعندی سه ساله"!!! خنده دار نیست. زیر نویسی به گونه ای است که گوئی نویسنده جزوه جمعندی سه ساله یعنی رفیق حمید اشرف در آن بر اراجیف ایشان مهر تأیید زده است و به اتهام ننگین و مشترک آقای شاکری ، ساواک و وزارت اطلاعات مبنی بر "تصفیه" اعضا در "سازمان چریکهای فدائی خلق" جهت "حفظ بنیان های ایدئولوژیک" سازمان اعتراف نموده است!! به واقع که شامورنی بازی از این مضحک تر نمی شد. کسی که جمعندی سه ساله را خوانده باشد می داند که در هیچ جای آن نوشته گفته نشده است که چریکها تحت برنامه تعیین شده ای "هر داوطلب پیشیمانی" را به قتل می رسانند، ولی چه می شود گفت، جناب شاکری برای قبولاندن اتهامات دروغ خود، خواننده را به آن جزوه هم رجوع می دهد.

بی پایه بودن و نادرستی اتهامات بی اساس جناب شاکری به چریکهای فدائی و "نا حقی" بزرگی که ایشان با اشاعه دروغ های ناروای خویش به رفقای ما روا داشته اند، تا همین جا نیز روشن است. اما اعلام پایان یافتن مطلب در همین جا به مفهوم ناقص گذاشتن کار می باشد. چرا که نویسنده "سرگذشت مصطفی شعاعیان" در کتاب "هشت نامه به چریکهای فدائی" با وقاحتی که کمتر در جنبش مردم ما سابقه داشته، سعی کرده است که اتهام بی اساس دیگری را هم به چریکها نسبت دهد که در اینجا باید به آن نیز پرداخت. در آن به اصطلاح "سرگذشت"، با بلاهتی خاص زمینه چینی شده است تا چگونگی لو رفتن مصطفی شعاعیان و شهادت وی نیز به فدائیان نسبت داده شود. ایشان ابتدا می نویسند که مصطفی شعاعیان: "در روز ۱۶ بهمن ۱۳۵۴ / ۵ فوریه ۱۹۷۶ (یک ماه پس از یورش پلیس آلمان و دستگیری اشرف دهقانی و ضبط اسناد مرادوات او با درون کشور) در خیابان استخر مورد هجوم عمال ساواک قرار گرفت". در اینجا البته کسی متوجه نمی شود که چه رابطه ای بین دستگیری رفیق اشرف دهقانی در آلمان با درگیری خیابان استخر وجود دارد! اما با کمی صبر و تحمل، خواننده در سطور بعد نوشته او متوجه می شود که جناب شاکری با الهام از علم غیب و به همان روش شیادانه ای که قبلاً به آن اشاره شد، دارد "انگشت اتهام" را بسوی فدائیان اشاره می کند و بین "لو رفتن اسناد فدائیان در آلمان" و شهادت مصطفی شعاعیان که پیشتر آشکار شده است که توسط "عمال ساواک" صورت گرفته ، بطور مضحک و درعین حال درزبانه ارتباط ایجاد می کند. او می نویسد: "شخصی باید مخفیگاه و آمد و شد های شعاعیان را به ساواک لو داده بوده باشد. اگر چه اجرا کننده احتمالی این خیانت بزرگ هنوز کشف نشده است، اما پس از انقلاب پاسبان یونسی که ظاهراً نخستین تیر را بر او

سوم بهمن ۱۳۸۷ - ۲۲ ژانویه ۲۰۰۹

پاورقی ها:

(۱) مصطفی شجاعیان در نامه های سرگشاده اش به چریکهای فدائی که موضوع همین کتاب می باشند حتی مکالمات خود با رفقای فدائی را به روش خاص خود "بازسازی" می کند و در این "بازسازی" حتی از ذکر حالات چهره طرف مقابل خود نیز کوتاهی نمی کند. برای نمونه وی مکالمات خود با رفیق حمید اشرف را طوری "بازسازی" نموده که خواننده بی اطلاع فکر می کند رفیق بزرگی چون حمید اشرف در مقابل حرفهای مصطفی چیزی برای گفتن نداشته است! البته نامبرده هر کجا هم احساس می کند زیاده روی کرده است فوراً این حق را به طرف مقابل می دهد که "می تواند با خلق در میان بگذارد". مثلاً در یکی از همین "بازسازی"ها که در صفحه ۱۰۲ این کتاب درج شده شجاعیان در مورد رفیق حمید اشرف که با نام فریدون با وی در تماس بوده می نویسد: "ف(سکوت). و یا اگر چیزی گفت به یاد ندارم. می تواند با خلق در میان بگذارد". روشن است که این روش در نقل مکالمات فیما بین دو نفر و یا دو جریان فکری که کاملاً یکطرفه می باشد

نه درست است و نه واقعی و به همین دلیل هم فاقد ارزش تاریخی می باشد. اساساً با توجه به جایگاه مخاطبان وی در جنبش کمونیستی ایران و شناختی که از افکار و اعمال آنها و سطح تجربه کار تشکیلاتیشان موجود است، آن "بازسازی"ها به هیچ وجه با واقعیت انطباق ندارند. به امید اینکه در فرصت دیگری به نظرات و روشهای مصطفی شجاعیان بطور مجزا بپردازم.

(۲) جالب است که نویسنده در شرایطی که بدون توجه به واقعیت با بی مسئولیتی تمام دروغهای ساواک را مبنای فضاوت خود قرار داده است، به "تدقیق" دروغهای گفته شده نیز پرداخته و برای مقابله با "اظهار نظر های بی مسئولیت" در زیر نویسی که در صفحه سی کتاب درج شده نوشته: "در برابر اظهار نظر های بی مسئولیت، باید تدقیق کرد که اشرف دهقانی به هنگام هفدهمین کنگره کنفدراسیون جهانی (دسامبر ۷۵-ژانویه ۱۹۷۶) در منزلی که موقتاً در اختیار کامبیز روستا قرار داشت در یک یورش شبانه پلیس دستگیر شد و همه اسناد و مدارکش ضبط شدند. او پس از

مداخله وکیل کنفدراسیون آزاد شد و همه مدارکش (پس از کپی برداری) به او پس داده شدند. او بلافاصله از آلمان اخراج شد. اما، کسی که به گفته خویش به "تدقیق"، "اظهار نظر های بی مسئولیت" برخاسته برای خواننده روشن نمی کند که اطلاعات "دقیق" اش را از کجا آورده است؟! مگر خود جناب در آن زمان با پلیس آلمان در ارتباط بوده و یا با عوامل "غیب" در تماس بوده که می داند چه اتفاقی افتاده و به خود اجازه "تدقیق" می دهد؟ واقعیت این است که ساواک نامه های کذائی ای را بر علیه چریکهای فدائی خلق علم کرده بود و حال ایشان دروغهای ساواک ساخته را "تدقیق" می کند. در حالی که اساساً چنان نامه های "کذائی" همراه رفیق اشرف نبوده است که بدست پلیس آلمان افتاده باشد و بعد پلیس آلمان هم "پس از کپی برداری" آنها را به رفیق مسترد کرده باشد. روشن است که این چنین داستان سرائی هائی نه ناشی از نا آگاهی بلکه جهت پیشبرد خط غیر انقلابی خاصی می باشد.

نگاهی به برخی از اخبار

۱- روابط مخفی و دیدارهای پنهانی بین مقامات جمهوری اسلامی و دولت امریکا بار دیگر به سرخط اخبار در ماه های اخیر بدل شده است. علیرغم سی سال جنگ زرگری فی مابین امریکا و جمهوری اسلامی هر از چند گاهی روابط پنهانی آنها از برده بیرون می افتد. برای نمونه اخیراً یک سازمان بین المللی به نام "کنفرانس های پاکویش درباره علوم و روابط جهانی" که خود را طرفدار صلح قلمداد می کند، اعلام نمود که در سال گذشته (۲۰۰۸) مقامات امریکا و ایران حداقل چهار بار بطور محرمانه در اروپا (اتریش و هلند) با همدیگر ملاقات داشته اند. دو سال پیش دبیر کل این سازمان در جریان سفر به تهران با برخی از مقامات جمهوری اسلامی ملاقات نموده بود. مقامات این سازمان پنهان نمی کنند که با تعدادی از مقامات جمهوری اسلامی رابطه نزدیک و خوبی دارند. بنا به گزارش مقامات این سازمان در جریان گفتگوهای "پاکوایش" شرکت کنندگان ایرانی و آمریکایی علاوه بر برنامه هسته ای ایران، درباره نگرانی های امنیتی دو دولت، روند صلح خاورمیانه و موضوع های اقتصادی و تجاری نیز تبادل نظر کرده اند.

۲- کمیته پیشگیری از خودکشی وزارت بهداشت جمهوری اسلامی اعلام کرد که در طول یک سال گذشته حداقل ۱۴ هزار نفر خود را کشته اند. بر اساس این گزارش شمار زنانی که دست به خودکشی زده اند از مردان بیشتر بوده و زنان متاهل بیشتر از دختران مجرد خودکشی می نمایند. بر مبنای این آمار دولتی ۷۰ درصد جوانانی که دست به خودکشی می زنند در سنین ۱۵ تا ۳۰ سال هستند.

۳- اداره پاسخ کوئی دولت ایالات متحده" که وابسته به کنگره امریکا می باشد در گزارشی که اخیراً در واشنگتن منتشر کرد اخبار منتشره توسط خبرگزاریهای مختلف راجع به "مفقود" شدن مقادیر قابل توجهی از جنگ افزارهای ارسالی به افغانستان را تایید کرد. بر اساس این گزارش بیش از یک سوم جنگ افزار هائی که امریکا در طول سال ۲۰۰۸ به افغانستان فرستاده است مفقود شده است. واقعیت این است که این سلاح ها عملاً به دست کسانی رسیده که دولت امریکا مدعی است جهت نابودی آنها به این کشور نیروی نظامی گسیل کرده است.

۴- به اصطلاح "دادگاه انقلاب" رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی "زینب جلالیان" ۲۶ ساله از اهالی دهستانباز توابع شهر ماکو در آذربایجان غربی را به اتهام همکاری با یک سازمان غیر قانونی کرد به اعدام محکوم نمود. زینب ۷ سال پیش به همراه خواهرش به ترکیه رفته بودند و سال گذشته زمانی که به ایران بازگشته بود در کرمانشاه دستگیر و تاکنون در بازداشت بسر می برد.

۵- نیرو های سرکوبگر جمهوری اسلامی علیرغم گذشت یک ماه از عملیات انفجاردی یکی از پایگاه های نظامی این شهر که خیرش وسیعاً در بلوچستان انعکاس یافت به هر بهانه ای مردم را مورد اذیت و آزار قرار داده و بازداشت می نماید. بر اساس برخی گزارشات در آن عملیات انتحاری تعداد زیادی از مزدوران رژیم کشته شده بودند.

۶- بر اساس گزارشاتی که در مطبوعات جمهوری اسلامی درج گردیده است سیستم بانکی کشور حداقل ۲۷ هزار میلیارد تومان تحت عنوان "طرح های زود بازده" وام پرداخت نموده که دریافت کنندگان از باز پرداخت آن خودداری می کنند. یکی از این افراد صادق محصولی وزیر کشور دولت احمدی نژاد می باشد که تنها در یک مورد ۴۰۰ میلیارد تومان تحت عنوان وام به جیب زده است. صادق محصولی که در مطبوعات خود جمهوری اسلامی از وی تحت عنوان "سردار میلیاردی" نام می برند معروف است که تنها در عرض ده سال ۱۶۰ میلیارد تومان ثروت به هم زده و خود مدعی است که ثروت اش "متعلق به آقا امام زمان" بوده که به صورت "امانتی" در پیش وی نهاده شده است!!

۷- دیوان محاسبات مجلس جمهوری اسلامی در گزارش "تفریق بودجه سال ۱۳۸۵" اعلام نمود که از کل در آمد نفت در آن سال مبلغ "یک میلیارد و ۵۶ میلیون دلار" به خزانه واریز نشده است. احمدی نژاد در واکنش به افشای این دزدی آشکار از خزانه مملکت این امر را ناشی از "اشتباه و بی دقتی" در گزارش فوق الذکر قلمداد نمود. در حالیکه دولت آقای احمدی نژاد قبلاً در ارتباط با گزارش دیوان محاسبات گفته بود که دولت کار غیرقانونی نکرده است و این درآمد به جای آنکه به خزانه واریز شود مستقیماً به شرکت های زیرمجموعه وزارت نفت داده شده است. علیغم این ادعا ها علی لاریجانی رئیس مجلس اعلام نمود که: "گزارش حسابرسی نشان می دهد که یک میلیارد دلار از مازاد درآمد نفت به خزانه بازگردانده نشده است و بنابراین در مورد مساله باید تحقیق شود."



توضیح عکس: صحنه ای از حمله توده های مسلح به پادگان عشرت آباد در بهمن ۵۷
برای در هم شکستن مقاومت ضد انقلاب!

خاطراتی از قیام پرشکوه توده ها در بهمن ۵۷: چگونه همافران به توده های قیام کننده پیوستند!

مصاحبه پیام فدایی با یکی از دانشجویان
خلبانی در زمان قیام بهمن ۵۷ در تهران

این توضیح را دادم که بگویم چطوری شد که در بهمن سال ۵۷ من دانشجوی شبانه روزی دانشکده خلبانی بودم. دانشکده ما در مرکز آموزشهای هوایی در خیابان دماوند تهران قرار داشت.

سوال: لطفا ترکیب نیرو های موجود در پادگان و یا آموزشگاه نیروی هوایی را توضیح دهید.

پاسخ: ببینید همانطور که از اسمش مشخصه ، مرکز آموزشها ، پادگانی بود آموزشی به همراه پرسنل کادر و پرسنل آموزشی . پرسنل کادر، شامل فرمانده هان ، معاونین و افسران و همافران و درجه داران متخصص و نظامی و همچنین آشپز و لوله کش و لجستیکی و تدارکات و ... بود به اضافه پرسنل و کارکنان پزشکی بیمارستان نیروی هوایی که در بخش جنوب پادگان قرار داشت.

پرسنل آموزشی هم شامل سرباز، دیپلم ، لیسانس وظیفه ها (خدمت وظیفه ها) بودند که پس از پایان دوران وظیفه مرخص می شدند. بخش دیگر آموزشی ها پرسنلی بودند که پس از پایان دوره آموزشی ، به کادر های ثابت می پیوستند ، این پرسنل عبارت بودند از : دانشجویان خلبانی که بعد از گذراندن دوره های موقت در ایران و دو سال آموزش تخصصی و پرواز در تگزاس آمریکا ، ستوان خلبان (افسر خلبان) می شدند. در بازگشت به ایران به فراخور حال و مهارتشان در پرواز با جنگنده ها در نقاط مختلف کشور تقسیم می شدند ، و در طول خدمت با توجه به سلسله مراتب موجود درجه گرفته و تا درجات بالا هم ارتقا پیدا می کردند.

هنرجوها که مثل دانشجویان با مدرک دیپلم استخدام می شدند در ادامه آموزشهای نظامی - تخصصی در ایران و کشور های خارجی ، با درجه همافری به عنوان تکنسین های پرواز و نگهداری به جمع پرسنل کادر می پیوستند. نکته ای که در این زمینه باید اشاره بکنم مساله ارتقاء درجه همافران است که از سه رده بیشتر بالا نمی رفت و در آن سالهای پر شور مبارزاتی به یکی از اساسی ترین موارد اعتراض این گروه مبدل شد.

هنر آموزان که با مدرک سیکل و یا در مواردی پایین تر استخدام می شدند پس از اتمام دوره آموزشی در ایران و بندرت در خارج (به تعداد خیلی کم) با درجه گروهبانی جزء پرسنل کادر می گشتند و در نهایت با درجه استواری و یا ستوانیاری بازنشسته می گشتند مگر در مواقعی که مدرک دیپلم گرفته و در این صورت تا ستوان و بالاتر هم ارتقا درجه می یافتند.

سوال: با توجه به موقعیت تحصیلی تان در مرکز آموزش نیروی هوایی در تهران تاثیر اوج گیری مبارزات مردم در سالهای ۵۶ و ۵۷ را در آموزشگاه نیروی هوایی و چگونگی شکل گیری اعتراضات آنها را توضیح دهید؟

سوال: باتشکر از اینکه این گفتگو را پذیرفتید. قبل از هر چیز اجازه دهید که توضیحی در باره این گفتگو بدهم. همانطور که می دانید این روزها سالگرد قیام پرشکوه بهمن ماه است. سی سال پیش در چنین ایامی توده های به پا خاسته که با مبارزات خود امکان تداوم سلطنت را ناممکن نموده و آن را به کورستان تاریخ سپردند با توسل به قیام بهمن اوج انقلاب خود را به نمایش گذاشتند . از آنجا که در روزهای قیام بهمن شما دانشجوی خلبانی بودید و اعتراضات همافران نقش بزرگی در شکل گیری قیام بهمن داشت، به جهت انتقال تجارب مبارزاتی به نسل جوان بسیار مهم است که شما به عنوان یکی از شاهدان زنده این ماجرا چگونگی پیوستن همافران به قیام را برای خوانندگان پیام فدائی توضیح دهید. لطفا هر طور که مایل هستید خودتان را معرفی کنید و بگوئید که در آن زمان چه موقعیتی داشتید و محل کار و آموزش تان کجا بود؟

پاسخ: با سپاس و تشکر از مسئولین نشریه " پیام فدائی" که این فرصت را در اختیار من قرار داده اند . تلاش می کنم در حد امکان و تا جایی که حافظه ام یاری می دهد خاطرات آن دوران را بازگو کرده و روشننگر شرایطی باشم که خود شاهد بوده ام. همانطور که گفتید و من نیز به آن معتقدم وظیفه ما انتقال تجارب مبارزاتی آن سالها به نسل جوان یعنی جوانان مبارز امروز مملکت می باشد تا آنها بتوانند با استفاده درست و اصولی از تجارب آن دوران، مبارزه بر علیه رژیم دارو شکنجه جمهوری اسلامی را تشدید کرده و پایه ریز دنیایی بهتر برای نسل خود و آینده باشند.

مرتضی انصاری هستم و اوائل سال ۵۶ بدلیل اقتصادی و با تصمیم معرفی خود به اداره نظام وظیفه برای گذراندن خدمت دو ساله نظام از خانه خارج و به سمت پادگان عشرت آباد حرکت کردم . داخل اتوبوس دو طبقه ای که تقریباً به تعداد انگشتان دست مسافر داشت ، خودم را روی صندلی ردیف آخر انداخته بودم و به خانواده ام فکر می کردم . می دانستم که به دلیل اوضاع اقتصادی خانواده ام آنها چقدر به یک منبع درآمد نیازمند اند. چنین درامدی کلی به داد مادر و خواهرانم و برادرم می رسید . قبل از اینکه به نظام وظیفه و دو سال خدمت اجباری سربازی فکر بکنم به صحبت های برادرم می اندیشیدم که در رابطه با دانشکده افسری با من صحبت کرده و به دلیل شرایط اقتصادی خانواده مرا تشویق به اسم نویسی در آنجا نموده بود. اما چون همیشه از ارتشی ها بدم می آمد (چون در واقع من در یک فامیل ارتشی بزرگ شده بودم و تا حدودی ارتشی ها را میشناختم) قبول نکردم ، اما در کنج آن اتوبوس خیلی چیز ها ذهنم را به خود مشغول کرده و به دلیل مسئولیتی که در قبال مادر و خانواده داشتم با خودم در کلنجار بودم. بالاخره با یک مقایسه آیکی و تصمیم آنی ، بجای عشرت آباد، از پادگان مرکز آموزشهای نیروی هوایی سر در آوردم ، مدت کوتاهی پس از ثبت نام و گذراندن تست ورودی ، آزمایشهای پزشکی و غیره... شدم دانشجوی دانشکده خلبانی

پاسخ: اعتراضات دانشجویان خلبانی وهمافران جدا از کل اعتراضات مردم ایران در آن سالها نبود. به خصوص باید توجه داشته باشیم که ما در باره دورانی صحبت می کنیم که مردم به انقلاب برخاسته بودند. آن زمان دوران اعتراضات میلیونی و سرکوب آن توسط نیروهای ارتشی بود. نارضایتی اکثریت مردم و اعتراضات روزمره آنها دیکتاتوری شاه را که ادعا می کرد "صدای انقلاب" مردم را شنیده مستاصل کرده بود. رژیم مجبور شده بود که دولت های عروسکی را یکی بعد از دیگری تغییر دهد و سرانجام خود شاه مجبور به فرار از کشور شد. روشن است که این حوادث نمی توانست در فضای مرکز آموزشی نیروی هوایی تاثیر خود را نگذارد.

سوال: بعد از اینکه فرمانده پادگان فول پیگیری داد چه اتفاقی افتاد؟

پاسخ: با اینکه فول پیگیری دادند اما همین وضع برای دومین روز باز ادامه یافت و شب بیستم بهمن ماه زمانی که ما در خوابگاه خودمان بودیم با سرو صدای هنرجوها که در پی درگیری با گاردیها و تیراندازی به آسایشگاهشان بیرون آمده و در محوطه نزدیک خوابگاه ما جمع شده بودند، رویرو شدیم آنها فریاد می زدند: "دانشجو، دانشجو، دانشجو برادر هنرجویت کشته شد". خوابگاه ما با دیگر آسایشگاهها فرق داشت. ما در یک ساختمان دو طبقه که به شکل کویه های قطاربود زندگی می کردیم. یعنی در یک راهرو تقریباً باریک و طویل با اتاق های ۲ در ۲ در دو سمت و یک راه پله اصلی در وسط راهرو که دو راه خروج اضطراری در دو سمت انتهای راهرو وجود داشت، زندگی میکردیم. به هر شکلی بود تلاش کردیم از ساختمان خارج شده و به هنرجوها به پیوندیم اما سر گروهبانهای ما (دانشجویان ارشد که به علت عدم موفقیت در مراحل درسی و آموزشی نتوانسته بودند به آمریکا بروند بخاطر تجربه بیشتر، درنیود فرمانده هان دانشکده تا روز بعد، نظم و انضباط دانشکده را عهده دار بوده و به عنوان جانشین عمل می کردند) مانع شدند بویژه فردی به نام سر گروهبان جعفری، که در مقابل درب اضطراری ایستاده بود و تنها شانس خروج ما از خوابگاه را با هیکل درشت وقوی خود از بین برده بود. در این هنگام یکی از دانشجویان که از بچه های تهران بود به نام محمد در حالی که با شنیدن خبر کشته و یا مجروح شدن یک هنر جو با صدای بلند گریه می کرد با کله به سمت شکم (جعفری) خیز برداشت. با ضربه کله وی جعفری به زمین افتاده و راه برای بقیه باز شد. با باز شدن راه عبور، ما به محوطه بیرون رفته و به هنر جوها پیوستیم و جوهای مسئله شدیم. زمانی که دانشجویان فهمیدند که یکی از هنرجوها در اثر شلیک گاردیها زخمی شده است آنچنان به خشم آمدند که دیگر چیزی جلودارشان نبود

سوال: عکس العمل دانشجویان و هنر جوان در مقابل حمله گارد چه بود؟

پاسخ: در آغاز با حضور پرسنل کادر همانطور که قبلاً نیز گفتیم، این حرکت در حد اعتراض و راهپیمایی در محوطه پادگان بود، اما پس از تیراندازی به سمت آسایشگاه هنرجوها، توسط گارد - که یک تعرض آشکار و جدی تری را نشان میداد- بچه ها در یک تصمیم آبی تنها طریق مقابله را مسلح شدن ارزیابی و به همین کار هم اقدام کردند.

سوال: دانشجویان خلبانی و هنر جوهای خشمگین برای مسلح شدن به چه اقدامی متوسل شدند؟

پاسخ: به سمت اسلحه خانه که در ضلع جنوب شرقی خوابگاه دانشکده قرار داشت هجوم بردیم. نگهبان اسلحه خانه بر اثر هجوم ما وحشت کرده و با گریه و التماس فریاد می زد که نیاید وگرنه شلیک می کنم. اما در آن موقعیت روحی تسلیم هجوم بچه ها شد و هنرجویان قفل اسلحه خانه را شکسته و هر کدام تفنگی با چندین خشاب فشنگ برداشته به طرف درب ورودی پادگان که حال تانک های گاردشاهنشاهی در آنجا مستقر شده بودند حرکت نمودند. مردم در دورتا دور پادگان جمع شده و شعار میدادند و ما داخل پادگان شعار گویان به سمت گاردیها یورش برده بودیم. حاصل کارمان چندین درگیری پراکنده و بیشتر راهپیمایی و شعار بود تا زمانی که سرهنگ تاج ور، سرهنگ اخروی و دیگر فرماندهان در پی شنیدن قضیه خود را به پادگان رسانده بودند و ضمن اعتراض شدید به گارد بخاطر اعمالشان، و با پادر میانی آنها، به هر حال آن شب به سر آمد ولی صبح با آمدن پرسنل کادر، درگیری به اوج خود رسید، گارد حمله کرد و ما در جواب به سمت آنها آتش گشودیم، هر کدام از افراد بدنیا راهی برای بیرون رفتن بود تا در بیرون به مردم پیوسته و از پشت به نیروهای گارد حمله کنند، به خاطر می آورم که من در ضلع غربی پادگان نزدیک یکی از پست (برج) های نگهبانی بودم مردم از بیرون داد می زدند نردبان گذاشته ایم بیاید بیرون و به همین دلیل هم به همراه تعدادی از همافران و دانشجویان از برج بالا رفته و از نردبان آنسوی دیوار پایین آمدیم. هنوز معلوم نبود روند اوضاع چگونه می شود و به همین خاطر مردم با هشجاری و فداکاری در آنسوی دیوار هر کدام عهده دار وظیفه ای بودند، یکی یونیفرم هایمان را می کند و دیگری پیراهن شخصی تتمان میکرد، آن دیگری برای شناخته نشدنمان، صورتمان را سیاه و کلاه پشمی بر سرمان می کشید، دیگری با فریاد مواضع نیروهای گاردی را نشان میداد و ما تا حدودی سر در گم و هیچان زده در

واقعیت این است که شکاف هائی که سیستم موجود بین انسانها می انداخت و تبعیض هائی که بطور روزمره اعمال می شد و هر کسی آنرا حس و لمس می نمود زمینه مادی اولیه برای خشم و اعتراض بود. در چنین شرایطی همافران از همان دورانی که استخدام شده و به عنوان هنرجو شروع به تحصیل می کردند با تبعیض هائی که بین موقعیت خود و دانشجویان دیگر وجود داشت مواجه می شدند و فاصله عمیقی که بین خود و دیپلمه هائی که به دانشکده راه یافته بودند را مشاهده می کردند و این فاصله نه تنها در دوران آموزشی (یعنی دورانی که آنها نسبت به دانشجویان از امتیاز های کم تری برخوردار بودند و حتی از نظر شخصیتی در پایه پایین تری قرار داده می شدند)، بلکه در ادامه روند کاری و شغلی در محیط بیرون از محل خدمت و موقعیت اجتماعی نیز تاثیر خود را به عینه نشان میداد.

اما اساسی ترین مشکل، رتبه های شغلی بود، هر چند که همافران از نظر تخصصی در محیط پادگان ها بار و مسئولیت زیادی را داشتند اما از نظر رتبه در نهایت تا سه رده بالاتر و جلوتر نمی توانستند بروند، بر عکس افسران خلبان تا رده های بالای فرماندهی نیز امکان ارتقاء مقام داشتند. از طرف دیگر باید تاکید کنم که کل نیروی هوایی بویژه همافران و خلبانان به علت تحصیل در خارج از ایران و آشنائی با ضوابط و مقررات حاکم در محیط های آموزشی کشور های دیگر و همچنین ارتباط گیری با فرهنگ، آداب و رسوم دیگر ملیتها، خود به خود از آگاهی بیشتری برخوردار بوده و از آن ترکیب خشک و خشن نیروی زمینی، ژاندارمری و پلیس، تا حدی فاصله می گرفتند. اوج گیری درگیریها و شعار هائی که مردم بر علیه سلطنت سر می دادند و شنیدن شعار همه گیر "مرگ بر شاه" که مردم در سراسر کشور فریاد می زدند و همچنین شعار های عدالت خواهانه دیگر نمی توانست بر آنها بی اثر باشد. به خصوص با تضاد هائی که همافران با آن درگیر بودند و تا حدی به آنها اشاره کردم این شرایط می توانست آنها را به دنبال اعاده حق و حقوق گم گشته شان به همراهی و همگامی با معترضین بر علیه رژیم مستبد پهلوی سمت و سو دهد. این گرایشات تا زمانی که آن عکس معروف دیدار همافران با خمینی علنی نشده بود، هنوز حساسیت زیادی بر نمی انگیخت. منظوم عکس دیدار همافران با خمینی است که در نشریات آن زمان منتشر شد. اما این امر در آن شرایط حساسیت رژیم و گارد شاهنشاهی آن و نیرو های حکومت نظامی را نسبت به همافران فزونی بخشید. پس از دو سه حرکت علنی دیگر از سوی همافران، این حساسیت بویژه از طرف گارد شاهنشاهی بیشتر شد تا مقدمه ای برای تقریباً محاصره کردن مرکز آموزشها گردد.

سوال: همانطور که گفتید شما در روزهای ۱۹ تا ۲۲ بهمن به عنوان دانشجوی خلبانی که در پادگان نیروی هوایی بودید. با توجه به توضیحاتی که در مورد ترکیب محل خدمت خود و همافران دادید، لطفاً بگوئید که اعتراضات همافران (در مرکز آموزشهای هوایی) چگونه شروع شد. و برخورد با گارد چه زمانی رخ داد؟

پاسخ: روز جمعه بچه های شبانه روزی که به آموزشگاه بر می گشتند با گارد در جلو پادگان مواجه گشتند این امر ابتدائاً تا حدودی ولی به شکلی محتاطانه اعتراضاتی را در داخل پادگان شکل داد. روز بعد که روز کاری بود پس از اینکه پرسنل کادر سر کار خود حاضر شدند، نسبت به حضور و استقرار گارد در مقابل در ورودی پادگان اعتراضات بیشتری صورت گرفت. دانشجویان و همافران در یک اعتراض علنی در محوطه پادگان اقدام به راهپیمایی کرده و با سر دادن شعار خواهان ترک گارد از جلو در آموزشگاه شدند. با دخالت و صحبت فرمانده پادگان و قول اینکه مسئله را پیگیری خواهد کرد، اعتراض موقتاً خاتمه یافت.

سوال: آیا برای سرکوب همین اعتراضات بود که گارد شاهنشاهی به پرسنل نیروی هوایی حمله کرد؟

پاسخ: دقیقاً! چرا مثلاً گارد به ستاد ژاندارمری در ۲۴ اسفند و یا ستاد و پادگانهای نیروهای زمینی - دریایی و دیگر مراکز حمله نکرد؟ در صورتی که حمله گارد به مرکز آموزشها (چرا که به پادگانهای دیگر نیروی هوایی

پاسخ: واقعیت این است که به محض حضور گارد در جلو درب ورودی پادگان از همان نخستین لحظه ها مردم در اطراف پادگان دست به تجمع زدند بویژه اهالی منطقه که خانه هایشان پشت دیوارهای بلند پادگان قرار داشت. همه وقوع حادثه ای را احساس می کردند و منتظر و آماده (حال هر اتفاقی که می خواست بیافتد) بودند. پس از حمله گارد این اهالی شریف و قهرمان اطراف پادگان بودند که بزرگترین کمک ها را به ما کردند.

(ادامه دارد)

جهت انگشتان و دستان پاک و صادق مردم حرکت کرده و سنگر می گرفتیم. بادم می آید که در این زمان فریاد تعدادی که می گفتند، نترسید چریکها (فدائی ها) دارند می آیند را شنیدم و غرق شادی شدم. پس از دقایقی موتورسواران مسلح نقابدار و افراد مسلح با سواری و وانت از راه رسیدند و طولی نکشید که نیرو های گارد شاهنشاهی با جا گذاشتن تانک های خود پا به فرار گذاشتند.

بعد از فرار گارد سیل خروشان توده ها برای تسخیر و مصادره اسلحه خانه ها به مراکز و پادگانهای دیگر یورش برد و ما نیز جهت کمک به آنها با ایشان همراه شدیم.

سوال: آیا با حمله گارد مردم به کمک شما که در داخل پادگان بودید، آمدند؟

جنگ غزه و نگاهی به برخی از توافقات امریکا و اسرائیل...

از صفحه ۱۴

در چنین اوضاع و احوالی صهیونیستهای جنایتکار با بیشرمی تمام سیاستهای ضد مردمی دارودسته وابسته حماس را مستمسک قرار داده و ضمن تشویق توده های تحت ستم فلسطین به پیروی از سازشکاران و رهبری فاسد حاکم بر سازمان فتح توده های مقاوم فلسطین را تهدید و تاکید کرده اند که هدف آنها از کشتار مردم بی دفاع غزه زهر چشم گرفتن از همه فلسطینی هایی است که در مقابل صهیونیسم مقاومت می کنند. به عنوان مثال در مقاله ای در سایت اینترنتی وزارت دفاع اسرائیل نوشته شده که "فلسطینی های ساحل غربی باید فاجعه ای را که حماس بر سر غزه آورد ببینند و عبرت بگیرند. اگر فلسطینی های ساحل غربی از عباس و سیاست های او پیروی نکنند، ساحل غربی نیز دچار سرنوشتی مشابه غزه خواهد شد."

جنگ غزه و آتش بس دست پخت دولت جنایتکار اسرائیل و اربابان امپریالیستش در غزه نه تنها ماهیت آنها به مثابه دشمنان اصلی خلق های تحت ستم منطقه را نشان می دهد بلکه یکبار دیگر بر ضرورت ایجاد یک صلح دمکراتیک در منطقه که متضمن حقوق عادلانه خلق فلسطین باشد نیز تاکید می کند. صلحی که از مسیر اتحاد خلقهای تحت ستم فلسطین با توده های زحمتکش یهود و سازمان دادن مبارزه ای انقلابی بر علیه دشمن مشترک یعنی سلطه امپریالیسم و صهیونیسم می گذرد.

زیر نویس ها:

(۱) این واقعیت که اتحادیه اروپا بزرگترین منبع کمکهای خارجی به فلسطین است، برخی را دچار توهم در رابطه با اهداف اتحادیه اروپا از پرداخت این کمکها کرده است. واقعیت این است که کمکهای مالی اتحادیه اروپا (و یا سازمان ملل و دیگر مؤسسات مشابه) بدون شرط و شروط و اخذ تعهداتی از دولت فلسطین (که به ضرر توده های محروم و به نفع گسترش سلطه امپریالیسم می باشند) انجام نمیشود.

(۲) یکی دیگر از واقعتهایی که در اینگونه حملات ثابت میشود این است که ارتش اسرائیل دارای تکنولوژی پیشرفته برای هدفگیری های بسیار دقیق می باشد. این مسئله نشان دهنده دروغ بودن ادعاهای اخیر دولت اسرائیل (که کشته شدن غیرنظامیان فلسطینی را نتیجه خطاهای تکنیکی خوانده) می باشد.

(۳): پیرو دستور دولت امریکا (در زمان ریاست جمهوری جورج بوش) در رابطه با خط مشی دریایی امریکا در خاورمیانه که به "خط مشی بهبود امنیت داخلی" (SIP) مشهور است، از سال ۲۰۰۳ تاکنون مانورهای دریایی متعددی در آبهای منطقه انجام شده است. بحرین اولین کشور منطقه بود که در مانورهای (SIP) با امریکا همکاری کرد. کویت، قطر و عربستان و امارات متحد عرب نیز (همراه با پاکستان، کره جنوبی، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، استرالیا و چند کشور دیگر عضو (SIP) در این مانورها شرکت داشته اند. مجموعاً ۶۲ کشور عضو (SIP) هستند. اما تشکیلی که از این کشورها تحت نام (SIP) ایجاد شده، رسماً به عنوان ائتلافی داوطلبانه معرفی شده است. بدین معنا که ظاهراً (SIP) تشکیلات و سازمان و یا بنیادی بین المللی محسوب نمی شود و تنها ائتلافی برای کنترل و سائل نقلیه دریائی و زمینی و هوائی برای جلوگیری از حمل و نقل سلاح کشتار جمعی در منطقه (بخصوص حمل اینگونه سلاح توسط ایران و کره شمالی که دو کشوری هستند که امریکا آنها را "دزدان سلاح کشتار جمعی" نامیده) محسوب شده است. نوع و شکل اداره و سازماندهی (SIP) هر چه که باشد، هدف و نتیجه آن چیزی جز تأمین منافع سرمایه داری جهانی، توسعه و تشدید فضای میلیتاریستی و جنگ های امپریالیستی بمنظور استثمار و سرکوب هرچه بیشتر توده های زحمتکش منطقه نیست.

مریم

نابود باد رژیم جمهوری اسلامی! پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!



جنگ غزه و نگاهی به برخی از

توافقات امریکا و اسرائیل

در قالب قرارداد آتش بس!

ارتش اسرائیل به خوبی ماهیت فریبکارانه به اصطلاح "قرارداد صلح" اخیر در غزه را نشان داد و ثابت کرد که هرگاه دولت اسرائیل بخواهد، می تواند تجاوزات نظامی خود در داخل نوار غزه را (البته حال با دستاویز قرار دادن همین قرارداد آتش بس) از سر بگیرد.

در صبح روز چهارشنبه ۲۸ ژانویه ۲۰۰۹ بمب افکن های اسرائیلی مرز غزه و مصر را بمباران کردند که آمار صحیحی از قربانیان آن در دسترس نیست. ظاهراً ارتش اسرائیل این حمله وحشیانه به مناطق مسکونی غزه را به عنوان عکس العملی در مقابل واقعه بمب گذاری روز قبل انجام داده است. در روز سه شنبه ۲۷ ژانویه در اثر انفجار یک بمب که از راه دور کنترل می شد، در یکی از پست های بازرسی در مرز غزه یک سرباز ارتش اسرائیل کشته و سه سرباز زخمی شدند. سربازان اسرائیلی پس از این انفجار به سمت فلسطینی هایی که در محل بودند آتش گشودند و یک روستای فلسطینی را به قتل رساندند. غروب همان روز نیز نیروهای اسرائیلی "حسین ابو- شمایا" (یکی از نیروهای نظامی حماس که با موتور سیکلت در حال عبور از یکی از جاده های غزه بود) را با شلیک موشک زمین به زمین کشتند. (۲)

پس از اعلام بااصطلاح آتش بس، افراد و سازمانهای مختلف (مانند سازمان ملل، سازمان بهداشت جهانی، سازمان عفو بین الملل و سازمانهای غیر دولتی مدعی دفاع از مردم فلسطین) برای بازرسی به منطقه رفته و مدارک و شواهد متعددی در اثبات جنایات ضدبشری اسرائیل جمع آوری و منتشر نمودند، که به نوبه خود نشانگر ادعای فریبکارانه دولت اسرائیل در رسیدن به یک صلح عادلانه و پایدار با مردم فلسطین بود. طبق گزارشات رسمی، ارتش اسرائیل حتی پس از اعلام آتش بس نیز به بمبارانهای پراکنده در محلات غزه ادامه داد. به عنوان مثال چند ساعت پس از اعلام آتش بس، نیروهای اسرائیلی دخترچه ۸ ساله ای را در شهر "بیت هانون" و جوان ۲۰ ساله ای را در حومه شهر "خان یونس" به قتل رساندند. در ۱۶ ژانویه نیز خانه یکی از پزشکان بیمارستان غزه که گزارشاتی را در رابطه با تعداد قربانیان بمباران به خبرنگارهای خارجی داده بود، بمباران شد و ۳ دختر او کشته شدند. کانالهای تلویزیونی گزارشی از این دکتر در حال تلاش برای نجات جان دخترهایش منتشر کردند که بسیار زجرآور بود.

"سازمان عفو بین الملل" پس از بازرسی غزه، با روشن شدن ابعاد وحشتناک جنایات ارتش اسرائیل در آنجا، دولت اسرائیل را به دلیل استفاده از سلاح شیمیایی (مانند فسفر سفید) متهم به ارتکاب جنایات جنگی کرد. هیئت های بازرسی این سازمان شهادت داده اند که سطح بسیاری از خیابانها و خانه های غزه (و حتی داخل ساختمان ها و تأسیسات سازمان ملل منجمله خوابگاه پناهندگان) پوشیده از گرد فسفر سفید بوده و یکی از بیمارستانهای غزه نیز در اثر شلیک موشک حامل فسفر سفید به آتش کشیده شده است. تعداد زیادی از پوسته ها و قطعات موشکهای پرتاب کننده سلاح شیمیایی نیز در خیابانها و خانه ها دیده شده اند که استفاده از سلاح شیمیایی توسط اسرائیل را تأیید می کنند. فسفر سفید مانند بمب ناپالم عمل کرده و در تماس با پوست بدن، به تدریج پوست و گوشت و استخوان را سوزانده و به مرگ زجرآور یا نقص عضو فرد منجر میشود.

پس از افشای گزارشات رسمی که جرایم جنگی دولت و ارتش اسرائیل را اثبات می کنند، دولت اسرائیل در هراس از نتایج رسوایی های به بار آمده اعلام کرد که اسامی افسران ارتش اسرائیل که در حمله به غزه شرکت داشته اند را فاش نخواهد کرد. این اقدام دولت اسرائیل برای

در ۱۶ ژانویه ۲۰۰۹ پس از مذاکراتی میان مقامات دولتی امریکا و اسرائیل و بر اساس توافقاتی میان این دو دولت، قرارداد آتش بس موقت یک جانبه ای در غزه توسط دولت اسرائیل اعلام شد. اعلام این باصطلاح آتش بس از سوی دولت اسرائیل پس از حملات وسیع ارتش اسرائیل به غزه و قتل عام بیرحمانه مردم بی دفاع فلسطینی و ویرانی خانه و کاشانه هزاران فلسطینی صورت گرفت. در شرایطی که در طول جنگ ضد خلقی اسرائیل، افکار عمومی در سطح بین المللی ضمن محکوم کردن جنایات دولت اسرائیل و سکوت امپریالیستها در مقابل تجاوزگری آشکار اسرائیل خواهان قطع فوری این جنگ ضد خلقی بودند، دولت اسرائیل بدون کوچکترین توجهی به خواسته های بین المللی مشغول قلع و قمع مردم ستمدیده فلسطین بود. در واقع اعلام آتش بس و گرفتن بز صلح از جانب جنایتکاران حاکم بر اسرائیل زمانی انجام شد که دولت اسرائیل مدعی بود به اهداف نظامی ضد خلقیش در غزه تحقق بخشیده است.

البته خروج نیروهای اسرائیل از غزه در زمانی صورت گرفت که مدارک و شواهد بیشماری در افشای ابعاد گسترده جنایات دولت اسرائیل در نوار غزه، در سطح جهان منتشر شده بود. در طول سه هفته ای که حملات موشکی اسرائیل به غزه مرتباً ادامه داشت، دسترسی به اجساد بسیاری از کشته شدگان و یا زخمی ها در زیر آوار غیر ممکن بود و در نتیجه تهیه آمار دقیق قربانیان دشوار گردیده بود اما پس از برقرار شدن آتش بس، اجساد بیشتری از زیر آوار بیرون کشیده شدند و هر روز که می گذشت آمار دقیقتری از قربانیان غیرنظامی جنگ منتشر می شد. طبق گزارش وزارت بهداشت غزه، بیش از ۱۳۰۰ نفر (از جمله ۴۱۰ کودک و ۱۰۴ زن و ۴ خبرنگار) در اثر حملات اسرائیل به قتل رسیده و حدود ۵۳۰۰ نفر (منجمله ۱۸۵۵ کودک و ۷۹۵ زن) زخمی شده اند. هرچند که پیش از حملات اخیر نیز مردم غزه تحت محاصره نیروهای صهیونیستی هیچگونه آسایش و رفاهی نداشتند، اما در حال حاضر نیز زندگی در نوار غزه حتی به حالت پیش از جنگ برنگشته است. اکنون بیش از ۴۰۰ هزار خانواده بدون آب آشامیدنی و برق به سر میبرند. سیستم فاضلاب شهری تقریباً از میان رفته است. بیش از ۱۰۰ هزار نفر خانه هایشان را از دست داده و در زادگاه خود آواره گشته و مانند پناهندگان در وخیمترین شرایط ممکنه زندگی میکنند. در برخی از محلات مانند "جبالیه" همه خانه ها با خاک یکسان شده اند. بر اساس اخطار سازمان بهداشت جهانی، جاری شدن فاضلاب در خیابانها و ماندن اجساد در زیر آوار منجر به افزایش خطر گسترش بیماری های مسری مرگبار شده است. درحالیکه امکانات بهداشتی و پزشکی مورد نیاز برای مقابله با اینگونه بیماریها نیز (به علت بمباران و ویران شدن بیمارستانها توسط ارتش اسرائیل و یا به علت محاصره نوار غزه) در اختیار ساکنین این منطقه قرار ندارد. به عنوان مثال ۳۴ مرکز بهداشت (منجمله ۸ بیمارستان) توسط ارتش اسرائیل بمباران شده و ۱۶ نفر دکتر و پرستار و کارکنان بیمارستان کشته و ۲۲ نفر زخمی شدند. "بن کیمون" رئیس سازمان ملل پس از بازرسی شخصی از غزه اعلام کرد که تنها برای رفع نیازهای ابتدایی مردم غزه (مانند آب آشامیدنی و برق و قابل زیست کردن خانه های ویران شده) به بیش از ۳۳۰ میلیون دلار کمک مالی نیاز هست. او گفت که بازسازی ۵۰۰۰ ساختمانی که کاملاً نابود شده اند و تعمیر ۲۰ هزار ساختمانی که صدمه دیده اند، بیش از ۲ میلیارد دلار هزینه در بر خواهد داشت. (۱)

سرانجام پس از اعلام آتش بس یکجانبه، دولت اسرائیل در روز چهارشنبه ۲۱ ژانویه اعلام کرد که آخرین سرباز ارتش صهیونیستی از نوار غزه خارج شده است. اما مردم فلسطین عملاً دیدند که خروج فیزیکی نیروهای اسرائیل از غزه نیز به معنای ایجاد صلح و پایان تجاوز نظامی اسرائیل علیه مردم فلسطین نیست. چرا که یک هفته بعد در ۲۸ ژانویه عملکرد

مفاد قرارداد آتش بس غزه به روشنی نشان دهنده این واقعیت است که



مزدوران اسرائیلی در حال ساختن خانه های فلسطینیان

قرارداد مزبور نه در جهت برقراری صلح واقعی در نوار غزه، بلکه با هدف سرکوب هرچه بیشتر مردم منطقه طراحی شده است. این قرارداد شباهت زیادی به سیاست "خط مشی بهبود امنیت" (معروف به SIP) دارد. SIP (۲) یکی از سیاستهای امپریالیستی دولت امریکا است که در دوره ریاست جمهوری بوش شروع شده است. مطابق این سیاست نیروهای ارتش امریکا (و نیروهای نظامی دولتهای حامی امریکا که عضو "SIP") هستند) می توانند به بازداشت و تصرف هواپیماها و کشتی های مشکوک به حمل موشکها و تجهیزات هسته ای در مرزهای بین الملل بپردازند. به روشنی میتوان دید که معاهداتی مانند (SIP) و یا قرارداد آتش بس غزه تنها در جهت حفظ و گسترش اتوریته و توسعه تجاوزگری و سلطه امپریالیستها در خاورمیانه و آسیا و دیگر مناطق مختلف به کار گرفته میشوند و هیچ ربطی به حفظ صلح و یا کنترل تولید و تجارت سلاح و یا تسلیحات کشتار جمعی ندارند.

اقدامات دیپلماتیک دیگر نیز مانند نشست "اسرائیل- اتحادیه اروپا" که با شرکت مقامات چندین کشور اروپایی و مصر و اسرائیل و زیر نام یافتن "راه حل" برای مشکلات منطقه انجام شد، هدفی جز تقویت موضع ضد خلقی اسراییل و ادامه خلع سلاح و ایزوله نمودن و محاصره مردم غزه نداشت. در نشست مزبور هیچ اشاره ای به جنایات اسرائیل نشد و اقدامی برای رفع محاصره غزه صورت نگرفت. بلکه برعکس، جنایات دولت اسرائیل در غزه (به بهانه دفاع از خود اسرائیل در مقابل حماس) برحق جلوه داده شد. بنابراین همکاری امپریالیستها (و دولتهای فاسد عرب مانند مصر و عربستان سعودی و اردن و غیره) با دولت اسرائیل در توافقات و قرارداد صلح اخیر در غزه، عملاً منجر به ادامه محاصره مردم غزه تا مدت نامعلومی شده و خطر شروع جنگهای جدید در منطقه (با اتکا به همین قراردادها) را افزایش داده است.

از سوی دیگر هرچند که دولت مصر رسماً به نیروهای امریکا و اروپا اجازه استقرار در داخل خاک این کشور را نداده، اما با دولت اسرائیل و امپریالیستها در کنترل مرزهای هوایی و دریایی علیه مردم غزه همکاری میکند. مرز غزه و مصر به شدت توسط نیروهای اسرائیلی و مصری کنترل میشود که تاکنون (به بهانه جلوگیری از ورود اسلحه به منطقه) از ورود چندین کامیون حامل مواد غذایی و دارویی برای مردم محروم به داخل غزه جلوگیری کرده اند.

دولت امریکا نیز نیروی دریایی خود را در آبهای منطقه مستقر کرده و دریای سرخ را عملاً در کنترل خود گرفته است. نیروهای دریایی چندین کشور اروپایی مانند فرانسه و انگلستان نیز در کنترل دریای سرخ با نیروهای آمریکایی همکاری میکنند. ارتش امریکا چندین واحد مهندسی خود را همراه با ماشین آلات و مهمات بسیار پیشرفته برای کشف تونلها و راه های زیرزمینی در مرزهای غزه، به صحرای سینا فرستاده است. نیروهای نظامی مصر نیز در ایالت نگراس تحت آموزشهایی در این رابطه قرار دارند.

با توجه به سخنان و عملکرد طرفین (حماس و دولت اسرائیل) به نظر میرسد که هیچکدام از آنها واقعاً خواهان متوقف کردن کشتار مردم بیگناه نبوده و آتش بس اخیر نیز عملاً چیزی بیش از اعلام تنفس کوتاهی قبل از شروع جنگ های جدید و مصائب شدیدتر برای مردم فلسطین نیست.

مخفی نگه داشتن اسامی افسران ارتش، با هدف خنثی کردن شکایات بازماندگان قربانیان غزه به دادگاه های بین الملل صورت گرفته است. طبق قوانین بین الملل نمی توان از دولتهایی که به رسمیت شناخته شده اند شکایت کرد. اما میتوان از افرادی که دستور انجام جنایات جنگی را داده اند، به دادگاه های بین الملل شکایت کرد. تاکنون برخی از گروه های حامی مردم فلسطین (و دیگر مناطق جنگ زده) تلاش کرده اند که با استفاده از قوانین جاری یعنی معاهده های صلح بین الملل و یا قوانین سازمان ملل متحد، جنایتکاران جنگی را به مجازات برسانند. به عنوان مثال در کشور انگلستان قانونی به نام "محدوده اختیار قضایی جهانی" وجود دارد که بر اساس آن شهروندان انگلیس قادر هستند از جنایتکاران جنگی (حتی از کسانی که شهروند انگلیس نیستند و یا جرایم جنگی را در خارج از انگلستان مرتکب شده اند) به دادگاه شکایت کنند. در چند سال اخیر با استفاده از این قانون، علیه چند نفر از مقامات ارتش و سازمان امنیت اسرائیل (منجمله ژنرال "آویو کوشاوی" فرمانده سابق نیروهای نظامی اسرائیل مستقر در غزه و "آوی دیشتر" رئیس سابق سازمان امنیت اسرائیل) به دادگاه انگلیس شکایت شده است. اما مجرمین فقط با خودداری از مسافرت به انگلستان عملاً توانسته اند از مجازات فرار کنند.

در طول سالها ده ها نفر از مقامات نظامی و دولتی اسرائیل نیز (مانند "ایهود باراک" وزیر دفاع اسرائیل و "مانان ویلنای" معاون او، "ایهود اولمرت" نخست وزیر و "زیبی لیونی" وزیر امور خارجه اسرائیل) رسماً توسط دادگاه های کشورهای مختلف اروپایی تحت تعقیب هستند ولی تنها به علت حمایت قدرتهای امپریالیستی از آنها ست که این سیاستمداران ضد خلقی به کار و حیات خود ادامه می دهند.

بطور مثال در شکایتنامه ای علیه "ایهود باراک" گفته شده که: "مظنون در ژوئن ۲۰۰۷ فرمان محاصره یک و نیم میلیون نفر ساکنین غزه را داد. این محاصره که هنوز هم (تا سال ۲۰۰۹) ادامه دارد، بر اساس قوانین بین الملل "مجازات جمعی" ساکنین غزه محسوب شده و در نتیجه در حوزه جرایم جنگی قابل پیگرد می باشد. چرا که یک سال و نیم محاصره غزه موجب کمبود شدید مواد غذایی و سوخت و دارو و وسایل پزشکی و آب آشامیدنی و برق و دیگر مایحتاج اولیه ساکنین منطقه شد و سیستم فاضلاب شهری را نابود کرد و زندگی یک و نیم میلیون نفر را به مخاطره انداخت. این اقدامات، تخلف از قوانین "چهارمین پیمان ژنو" و زیر پا گذاشتن احکام "معاهده رم" محسوب میشوند. مظنون در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ دستور بمباران هوایی اماکن عمومی غزه را داد. صدها هواپیمای بمب افکن اسرائیلی با ریختن صدها تن بمب روی محلات مسکونی، هزاران خانه را ویران و صدها هزار نفر را آواره کردند. در این حملات بیش از ۱۲۰۰ زن و مرد و کودک کشته و ۵۲۰۰ نفر زخمی شدند."

بررسی قرارداد مورد حمایت امریکا و اسراییل و توافقات صورت گرفته از یکطرف، و ادامه حملات پراکنده نظامی اسرائیل در غزه از طرف دیگر، به روشنی نشان میدهد که اسرائیل و حامیان امپریالیست آن خواهان برقراری صلح واقعی در منطقه نبوده و آتش بس اعلام شده نیز بدلیل ماهیت ضد خلقی دولت اسراییل و نقش این دولت به مثابه چماق امپریالیسم در خاورمیانه فاقد هر گونه چشم انداز برای برقراری صلح دمکراتیک در منطقه می باشد. درواقع این قرارداد آتش بس و شرط و شروطی که در آن درج شده، خود میتواند به عنوان دستاویزی برای به راه انداختن درگیری های مسلحانه جدید و گسترده تری علیه مردم فلسطین به کار گرفته شود.

یکی از نکات برجسته قرارداد مزبور، تعهد دولت امریکا در رابطه با تحت فشار قرار دادن "ناتو" و کشورهای عربی متحد امریکا برای افزایش نیروهای نظامی و اطلاعاتی آنها در منطقه (ظاهراً با هدف جلوگیری از ورود سلاح و مهمات به فلسطین) بخصوص از مرز غزه با مصر می باشد. در نتیجه توافقات مزبور، نیروهای طرفدار امریکا مستقر در منطقه این قدرت را خواهند داشت که کشتی ها و هواپیماهایی را که مشکوک به حمل سلاح و مهمات برای حماس و دیگر نیروهای مخالف اسرائیل هستند را بازداشت و تصرف کنند.

این ترفند جدید علیه مردم منطقه (که با همکاری کامل امپریالیسم امریکا و اسرائیل تحت عنوان "آتش بس" اعلام شده) به تصویب دولت مصر و کشورهای عضو اتحادیه اروپا نیز رسیده است. هرچند که این توافقات در آخرین روزهای دولت جورج بوش به تصویب رسیدند، اما با درمیان گذاشتن آنها با "باراک اوباما" و اعضای دولت او (مدتی پیش از ورود او به کاخ سفید) موافقت دولت جدید امریکا در این رابطه نیز جلب شده و توافقات نظامی امریکا و اسرائیل در رابطه با غزه تا زمان اتخاذ سیاست جدید توسط دولت "اوباما" ادامه خواهد داشت.

در گرامیداشت

رستاخیز سیاهکل و

قیام بهمن!



هجوم گسترده سیاسی-ایدئولوژیک را به جنبش انقلابی آنان سازمان داده است. در چارچوب چنین هجوم ضد انقلابی است که ما شاهدیم که دستگاه های "خلق افکار عمومی" متعلق به استثمارگران حاکم، در تلاش برای پاک کردن حافظه تاریخی توده ها، به تحریف تجارب مبارزاتی به جا مانده از نسلهای گذشته می پردازند.

موج جدیدی از کارزار سیاسی - ایدئولوژیک ارتجاعی بر علیه ایده ها و دست آوردهای انقلابی گذشته را امروز می توان در کتاب "چریکهای فدایی خلق، از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشره از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، مشاهده نمود. در این کتاب پس از صدها صفحه تاریخ نگاری تماما جعلی و دروغ در مورد پیدایش و چگونگی عملکرد چریکهای فدایی خلق، برای باصطلاح اثبات بی ارتباطی چریکها با توده های تحت ستم، ادعا می شود که "در هنگامه انقلاب این بار چریکهای فدایی خلق در تنهایی مطلق در کنجی از زمین چمن دانشگاه تهران در حالی که تمامی درهای ارتباط خود را با مردم قفل زده بودند، شعار می دادند: ایران را سراسر سیاهکل می کنیم". افشای این دستبرد به انبان تجارب تاریخی توده ها، موضوع پیام امسال ماست.

آنچه در مقام اول در زمینه بحث فوق جلب توجه می کند، این نکته است که نفس طرح تحریفات وزارت اطلاعات برای باصطلاح اثبات بی ربط بودن سازمان چریکهای فدایی با توده ها، آن هم با گذشت بیش از ۲۰ سال از این وقایع تاریخی و در شرایطی که سالهاست دشمن ادعای نابودی تمامی سازمانهای انقلابی و چریکها را می کند، بخودی خود روشنگر وحشت جمهوری اسلامی از خط انقلابی این سازمان یعنی تئوری مبارزه مسلحانه و بیانگر نیازی ست که تلاش برای تحریف تاریخ مردم ما در این شرایط را از سوی دیکتاتوری حاکم ضروری می کند. اما در پاسخ مشخص به تلاشهای فوق که هدف از آنها جلوگیری از گسترش علاقه و توجه نسل مبارز کنونی به تجارب انقلابی گذشته و خدشه دار کردن محبوبیت توده ای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران می باشد، باید به این واقعیت اشاره کرد که اتفاقاً برخلاف دروغپردازیهای دشمن و تاریخ نگاریهای جعلی وزارت اطلاعات آن در مورد جدا از توده بودن و بیگانه بودن چریکهای فدایی خلق یا جنبش زنده و جاری توده ها در مقطع قیام بهمن ۵۷، همه می دانند که در آن زمان، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در تمام ایران و حتی در نقاط دورافتاده نامی شناخته شده و محبوب توده ها بود. ستاد این سازمان و دفاتر آن در هر کجا که برقرار شده بود مرکز رفت و آمد توده های مبارز و بویژه جوانانی بود که با تمام وجود خود خواهان پیوستن به صفوف این سازمان و همکاری با آن بودند. در همین زمان صدها محفل و تشکل کارگری در کارخانه ها و واحد های تولیدی خود را "هوادار" این سازمان و جزئی از آن می دانستند. خط سرخ انقلابی چریکهای فدایی و خونهای پاکی که از سالها قبل

مشخصی شکست خورد و نتوانست نفوذ امپریالیستها را در جامعه ما قطع و به هرگونه دخالت آنان در امور اقتصادی و سیاسی- اجتماعی و نظامی ایران پایان دهد، ولی توده های مبارز، سرانجام رژیم دیکتاتوری شاه و به همراه آن رژیم سلطنتی در ایران، این مظهر سرکوب و ستم را به کورستان تاریخ سپردند. واقعیت این است که امپریالیستها در برهه حساسی از تاریخ مبارزاتی خلقهای ایران، در شرایط فقدان یک رهبری واقعاً کمونیستی در جنبش توده ها، با امکانات مادی و تبلیغی خود موفق به قالب کردن خمینی به مردم ما شدند، با اینحال روی این امر نیز باید تأکید نمود که انحراف سازمان چریکهای فدایی خلق از نظرات و خطوط پرولتری خویش و اشغال مرکزیت آن توسط اپورتونیستها در سالهای آخر دهه ۵۰، موجب ضعف جنبش کمونیستی در این دوره گشته و نقش منفی خود را در رویدادهای آن دوره به جا گذاشت. این همان رهبری اپورتونیستی ای بود که پای خائنین بعدی را نیز به آن سازمان باز نمود؛ و با روی کار آمدن رژیم مرتجع جانشین رژیم شاه، همگان غلطیدن آن به دامن ارتجاع را مشاهده کردند و معلوم شد که با غالب شدن خطوط اپورتونیستی بر سازمان چریکهای فدایی خلق، سران این سازمان تا چه حد از تئوری، فرهنگ و پای بندی به ارزش های کمونیستی بدور بوده و تنها با میراث خواری از افتخارات و مبارزات چریکهای فدایی خلق در دهه ۵۰، مرکزیت آن سازمان را اشغال کرده بودند.

مسلم است که درسها و تجارب جنبش عظیم توده ای سال های ۵۷-۵۶ که خود از پشتوانه های نظری و سیاسی انقلابی حاصل از جنبش مسلحانه و به طور اولی از رستاخیز سیاهکل و جنبش کمونیستهای فدایی دهه ۵۰ برخوردار بود، توشه پر باری برای مبارزات کنونی و آینده موجود آورده است. با توجه به چنین واقعیتی است که امروز طبقه حاکم همزمان با پیشبرد برنامه های غارتگرانه امپریالیسم در ایران و به طور اولی تشدید استثمار توده ها و سرکوب انقلاب آنها، تمامی منابع و قدرت سهمگین زرادخانه ایدئولوژیک ارتجاعی خود را نیز برای ایجاد سدی در مقابل کسب آگاهی و رشد مبارزات انقلابی توده ها بکار گرفته و یک

در تاریخ پر افتخار بیکار طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم ایران بر علیه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته به آن، صفحات درخشانی وجود دارند که نقش برجسته و چشمگیری را در پیشبرد جنبش انقلابی توده ها و تحقق اهداف حق طلبانه آنها ایفا کرده اند. بدون شک رستاخیز سیاهکل در ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹ و قیام پرشکوه توده های به پا خاسته در ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ بر علیه رژیم شاه برجسته ترین این صفحات در تاریخ مبارزاتی معاصر میهن ما هستند که برغم گذشت چند دهه از وقوع آنها به دلیل اهمیت و تاثیر چشمگیرشان در روند مبارزات آزادیبخش مردم ما به سمبل هایی تبدیل شده اند، سمبل هایی که همچنان الهام بخش مبارزات نسلهای جدیدی از انقلابیون و مبارزین در تداوم بیکار بر علیه دشمنان طبقاتی مردم ما می باشند.

در ۱۹ بهمن سال ۴۹ صغیر آتشین گلوله های نسلی از پاکترین فرزندان دلاور کارگران و زحمتکشان ما یعنی چریکهای فدایی خلق در جنگهای شمال، سراسر خاک دریند میهن ما را درنوردید و بر زمستان سرد و سیاه حاکم بر زندگی توده های در زنجیر نور و گرمای آگاهی افشانند. کمونیستهای فدایی در ۱۹ بهمن سال ۴۹ با رستاخیز سیاهکل نه تنها به دشمن غدار یعنی رژیم مزدور شاه "اعلان جنگ" دادند، بلکه با نثار خون خود "راه انقلاب" و رسیدن به آزادی را به توده در زنجیر نشان دادند. درست به همین دلیل بود که آنان بر تارک تاریخ میهن ما جای گرفتند و مهرشان به اعماق قلب و وجود توده های استثمار شونده راه یافت. دیری نگذشت که "نسیم تند" آوای چریکهای فدایی خلق در جنگهای شمال، به "طوفانی سهمگین" بدل شد و در بهمن ۵۷ میلیونها تن از توده های به پا خاسته، توده هایی که با الهام از فرزندان راستین خود در جنبش مسلحانه، سلاح بر گرفته و به جنگ دشمنان خود رفته بودند، با پژواک پیام رزمندگان سیاهکل و فریاد "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم"، "فدایی، فدایی، تو افتخار مایی" و "تنها ره رهایی، ره سرخ فدائی"، "جزیره ثبات و امنیت" سرمایه را زیر و رو کردند، و زمین را در زیر پای امپریالیستها و مزدورانشان به لرزه درآوردند.

جنبش عظیم توده های قیام کننده در بهمن ۵۷ هر چند بنا به دلایل عینی

فدایی خلق ایران در مدتی بسیار کوتاه و پس از عمل به این تئوری با حمایت توده ها روبرو شد، در زیر سلطه یکی از سیاهترین اختناقهای ناشی از حکومت شاه و ساواک آن رشد کرد و در مقطع قیام توده ها به منبع امید و الهام آنان تبدیل شد. در حقیقت این سازمان به برکت تئوری رزمندگان سیهاکل و در نتیجه ی سالها مبارزه بی امان خود با رژیم شاه و با مواجه شدن از اقبال وسیع توده ای، نامش با نام کمونیسم در ایران گره خورد و توانست به مثابه بزرگترین سازمان کمونیستی حتی در سطح منطقه خاورمیانه مطرح شود.

البته انتساب اتهام "جدا از توده" بودن به چریکهای فدایی خلق به هیچ وجه تازگی نداشته و مختص به دستگاه اطلاعاتی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی نمی باشد. واقعیت این است که راهگشایی رزمندگان سیهاکل و مبارزات ادامه دهندگان راه آنها در دهه ۵۰، نه تنها فشار دستگاه های امنیتی رژیم شاه برای یافتن و نابود کردن چریکهای فدایی خلق ایران را ابعادی دوجندان بخشید، بلکه از سونی دیگر، جبهه ای تازه در زمینه ایدئولوژیک و سیاسی نیز در مقابل این سازمان گشوده شد که حرکت جدید را بر نمی تابیدند و با شدت گیری مبارزه طبقاتی در جامعه، هر چه بیشتر در مقابل تئوری مارکسیستی راهنمای چریکهای فدایی خلق به صف آرایی و ایفای نقش مشغول شدند. سرمداری این طیف از نیرو ها را حزب خائن و رسوای توده بر عهده داشت که همچون همیشه در مقاطع حساس تاریخ مبارزاتی کارگران و زحمتکشان ایران، در جهت مخالف با مصالح جنبش انقلابی مردم گام بر می داشت. در شرایط متلاطم مبارزاتی آن روزها، روزنامه های حکومت هر روز خبر جدیدی از درگیری با "خرابکاران" - یعنی کمونیستهای فدایی و مبارزین مسلح دیگر - را چاپ و در باب موفقیتهای ساواک خود در مواجهه با چریکها دادسختن می دادند. در چنین شرایطی رهبران حزب خائن توده نیز در حالی که فریبکارانه برای جانباختگان چریک فدایی و "خوان" و "صادق" بودن آنان اشک تماش می ریختند، و در همان حال اندر مزایای "انقلاب سفید" دیکتاتوری حاکم و اعلیحضرت همایونی برای طبقه حاکم سخن می گفتند، شدیداً به رده نویسی های باصطلاح تئوریک بر علیه تئوری انقلابی رزمندگان سیهاکل و تبلیغ بر علیه ادامه دهندگان راه آنها مشغول بودند. در این راستا یکی از موارد اساسی این رده نویسی ها همانا انتساب اتهام "جدا از توده بودن مشی چریکی" به چریکهای فدایی خلق بود که امروز با زبان و ادبیاتی دیگر توسط نویسندگان وزارت اطلاعات بر علیه این سازمان تکرار می شود. البته در این باصطلاح مبارزه ایدئولوژیک با نظرات چریکهای فدایی خلق، حزب خائن توده از مندولوژی خاص همه دروغگویان که خود، به عدم حقانیت خویشتن آگاهند، استفاده می کرد؛ به این ترتیب که نخست تئوری راهنمای رزمندگان سیهاکل را تحریف و سپس محصول تقلبات تئوریک خویش که هیچ ربطی به تئوری شناخته شده چریکهای فدایی خلق و مواضع آن

سازماندهی آنها در صحنه مبارزه طبقاتی برای نابودی نظام سرکوبگر حاکم بود. چرا که در اندیشه انقلابی چریکها این کارگران و توده های رنجبر بودند که می بایست بر علیه نظام استثمارگرانه حاکم انقلاب کنند، آنها می دانستند که بدون ارتباط با توده و بدون متشکل کردن انرژی مبارزاتی آنان به هیچ وجه نمی توان از یک انقلاب آزادیبخش حتی سخنی به میان آورد. اساساً مساله اصلی در آن دوره (و هم اکنون نیز) برای جنبش کمونیستی و روشنفکران کمونیست، چگونگی تحقق بخشیدن به این هدف و مسیر بود که در آن پیشرو می بایست با ارتباط با کارگران و زحمتکشان و رهبری مبارزات آنان، قدرت لایزال توده های استثمار شونده را به میدان مبارزه سرازیر و آنها را برای به ثمر رساندن یک انقلاب پیرومند سازماندهی و بسیج نماید. تئوری مبارزاتی چریکها یک مانیفست انقلابی و پراتیک بر اساس آن پاسخی قاطع و واقعی به چنین نیازی بود. با چنین اعتقاد راسخی به قدرت توده ها بود که رزمندگان سیهاکل درحالی که احتمال نابودی گروه کوچک خود را نیز می دادند، با ثبات جانانشان، "راه" را به توده ها نشان دادند.

حرکت چریکهای فدایی خلق و جنبش نوینی که آنان بنیاد گذاردند هرگز یک حرکت جدا از توده و بی ربط به آن نبود. این حرکت اگر مطابق بر روند پیشرفت تاریخ نبود، اگر جنبش انقلابی سیهاکل پاسخ صحیح به نیازهای عینی مبارزه طبقاتی نبود، نمی توانست در جایگاه والای کنونی خود قرار داشته باشد. در حالی که جامعه تحت سلطه ما برعزم تمام تجارب ناامید کننده باقی مانده از حزب خائن توده در حافظه اش در آن دوران سیاه، بسیار سریع اعتماد خود به حرکت چریکهای فدایی خلق را نشان داد و مهمتر از همه درست ترین شرایط مبارزه بی امان جاری در آن دوره به آن نیرو داد. مگر در پروسه شکل گیری و فعالیت بی امان چریکهای فدایی خلق در دهه های ۴۰ و ۵۰ علاوه بر جریان رسوا و خائنی مثل حزب توده - با سابقه ای بسیار بیشتر از چریکها-، محافل و سازمانهای ریز و درشت دیگر هم از ضرورت مبارزه با رژیم شاه سخن نمی گفتند؟ ولی چرا هیچ کدام از آنها قادر نشدند حتی ذره ای از موفقیت مبارزاتی چریکهای فدایی خلق در آن دوران را بدست آورند و با کمتر از آن هیچ مبارزه ای جدی بر علیه حکومت دیکتاتوری شاه را سازمان دهند؟

پاسخ کاملاً روشن است. آنها در درجه اول فاقد تئوری انقلابی رزمندگان سیهاکل یعنی تئوری مارکسیستی لنینیستی مبارزه مسلحانه بودند؛ تئوری ای که از واقعیت عینی خود جامعه تحت سلطه ما کسب شده بود و پاسخ به چگونگی در هم شکستن بن بست موجود در مبارزه و شیوه حل تضاد های طبقاتی را به نمایش می گذارد؛ تئوری ای که راه عملی مبارزه با دشمن را نشان می داد و در یک کلام حاصل انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم با شرایط مشخص جامعه ایران بود. درست به همین دلیل چریکهای

برای پیشبرد این خط در مبارزه با رژیم شاه از پیکر صد ها فدایی در راه تحقق منافع ستمکشان چه در میدانهای نبرد و چه در سیهاکلهای رژیم شاه بر زمین جاری شده بود، چنان تأثیری بر ذهنیت و سطح آگاهی توده ها گذارده بود که آنها با تمام وجود به این سازمان به عنوان سازمان مدافع منافع خود می نگریستند و به هر صورتی از آن پشتیبانی و حمایت می کردند- و این البته در شرایطی بود که آنها هنوز با ماهیت اپورتونیستی که با رد خط و مشی، نظرات و گذشته انقلابی چریکهای فدایی خلق در راس آن نشسته بودند، آشنا نبودند.

از طرف دیگر، این واقعیت مهم قابل تأکید است که از میان همه نیروهای سیاسی جامعه در دهه ۴۰ و ۵۰، این تنها دو سازمان چریکهای فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق بودند که بدلیل در پیش گرفتن راه مبارزه مسلحانه با رژیم تا بن دندان مسلح شاه، موفق به ایجاد ارتباط با توده های تحت ستم و رنجیده ایران شدند. به خصوص در سال ۵۷، "در هنگامه انقلاب"، نفوذ چریکهای فدایی خلق در میان مردم تا به آن حد بود که شعارهای "فدایی، فدایی، توافختار مایی" و "ایران را سراسر سیهاکل می کنیم" از طرف توده ها در کوچه و خیابان، سر داده می شد. این امر، انعکاس این واقعیت بود که سازمان چریکهای فدایی خلق در پرتو نظرات و پراتیک انقلابی خویش در تمام دوره اختناق شاهنشاهی، در دل توده های رنجیده ایران جا گرفته و اکنون امکان یافته بود که به یک سازمان توده ای فراگیر تبدیل گردد. همچنین درست در همان "هنگامه انقلاب" بود که معلوم شد که مردم در دورترین روستاهای کشور نیز چریکها را می شناختند و از آنها هواداری می کردند- قبل از این که حتی خمینی و اعوان و انصارش را بشناسند. به این ترتیب اگر با رجوع به خود واقعیات بخواهیم درجه ارتباط و محبوبیت چریکهای فدایی خلق در میان توده های تحت ستم را بفهمیم باید گفت که حداقل در تاریخ یکصد ساله مردم ما بعد از انقلاب مشروطیت، کمتر جریانی قادر شده تا نظیر چریکهای فدایی خلق در چنین سطحی با استقبال توده ای مواجه شود. اتفاقاً با توجه به همین واقعیات است که می توان ابعاد و بزرگی ضربه ای که اپورتونیستهای نفوذ کرده در سازمان پر افتخار چریکهای فدایی خلق، به جنبش کمونیستی ایران زدند را باز شناخت و به جمع بندی آن تجربه تلخ پرداخت.

از جنبه ای دیگر در رابطه با ادعای فوق الذکر، باید به این امر اشاره کرد که هدف رزمندگان سیهاکل که در یکی از سیاه ترین دوران زندگی مشقت بار توده ها در زیر چنگال رژیم شاه، پرچم مبارزه را بر افراشتند، بر مبنای تئوری رهنمای خویش که در دو اثر درخشان "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک"، و "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" تدوین گشته، نه انقلاب کردن به نیابت از توده ها بلکه زدن "تقیی به قدرت تاریخی" آنها و جاری ساختن انرژی انقلابی کارگران و خلقهای ستمدیده و مهمتر از آن

کمکهای مالی

سوئد

- رفیق بهروز دهقانی ۲۰۰ کرون
 رفیق کاظم سعادتی ۲۰۰ کرون
 رفیق مرضیه احمدی اسکونی ۲۰۰ کرون
 روح انگیز دهقانی ۲۰۰ کرون
 صمد بهرنگی ۲۰۰ کرون

آلمان

- رفیق احمد زیرم ۱۵ یورو
 رفیق رفیق رشید حسنی ۱۵ یورو
 مادر زحمتکش آذرستانی ۱۰ یورو
 مادر زحمتکش گیلان رفیعی ۱۰ یورو
 بابل - رفیق حرمتی پور ۱۰ یورو
 بابل - رفیق حرمتی پور ۱۰ یورو
 بابل - رفیق حرمتی پور ۱۰ یورو
 بابل - رفیق حرمتی پور ۱۵ یورو
 مادر زحمتکش ربابه گمش تپه ۵ یورو

انگلستان

- بیاد رزمندگان سیاهکل ۱۵ پوند
 خسرو گل سرخی شاعر انقلابی ۱۰ پوند
 رفیق گرامت دانشیان ۱۰ پوند

طبقه کارگر در طول سالیان دراز، کاری جز دنباله روی از سیر خودبخودی رویدادها نکرده و کوچکترین تجربه و تائیری در ارتقا مبارزات این طبقه و امر سازماندهی و تشکل آن برای نسلهای آینده بر جای نگذاشتند و دید که چرا و چگونه مبارزه مسلحانه چریکهای فدایی خلق موجب اعتماد توده های کارگر به روشنفکران شده و امکان تماس گیری با آنها را برای چریکهای فدائی خلق بوجود آورد.

اکنون با وجود گذشت ۲۸ سال از رستاخیز سیاهکل و تولد جنبش نوین کمونیستی در ایران، آموزشها و تجارب گرانهای مبارزاتی ای که این حرکت تاریخی از خود بجای گذارد، کماکان، همچون گوهری گرانبها بر تارک مبارزات خونین و پر فراز و نشیب کارگران و خلقهای تحت ستم ما می درخشد. درست به همین خاطر، استتمارگران حاکم که وظیفه شان حفظ سلطه غارتگرانه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته در ایران می باشد، تمام تلاش خود را به خرج می دهند که ضمن سرکوب و قلع و قمع وحشیانه و سیستماتیک مبارزات عادلانه کارگران و زحمتکشان، راه را بویژه برای جوانان انقلابی جهت دستیابی به تجارب و آموزشهای مبارزاتی به جای مانده از نسلهای پیشین سد نموده و مانع از یادگیری آنها از این مبارزات و کسب آگاهی های انقلابی گردند. به این اعتبار افشای بیرحمانه ایده های انحرافی و سمومی که بطور سیستماتیک توسط دستگاه های "خلق افکار عمومی" از طرف طبقه حاکم، برای فریب توده ها و انحراف جنبش انقلابی آنها در این زمینه بخش و ترویج می گردد، یکی از وظایف مبرم پویندگان راه رزمندگان سیاهکل و یکی از راه های ارزش گذاری به مبارزات دلاورانه خلقهای ایران در جریان قیام ۲۲ و ۲۱ بهمن می باشد.

در سی و هشتمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و در سی امین سالگرد قیام پر شکوه توده های به پاخاسته در بهمن ۵۷ بکوشیم تا ضمن بزرگداشت یاد تمامی جانبختگان این دو رویداد، حافظ و پاسدار راستین دستاوردهای درخشان مبارزاتی این دو رویداد بزرگ باشیم- که نقشی برجسته و تأثیری فراموش نشدنی در تاریخ میهن ما بر جای گذاردند.

گرامی باد خاطره الهام بخش رزمندگان سیاهکل!

گرامی باد خاطره توده های دلاور قیام کننده در بهمن ۵۷!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

پیروز باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۶ بهمن ۱۳۸۷ - ۲۰۰۹ - ۲ - ۴

سازمان نداشت را بنام تئوری چریکها باصطلاح به نقد می کشید. در این زمینه بطور مثال رهبران حزب خائن توده از همان ابتدا چریکهای فدایی خلق را متهم می کردند که بکار درون "طبقه کارگر" و امر تشکل و رهبری این طبقه و ایجاد حزب طبقه کارگر در انقلاب "اعتقادی" ندارند؛ آنها همچنین با ریا و تقلب مدعی می شدند که چریکهای فدایی خلق "اوانتوریست" و "ماجراجو" بوده و می خواهند به نیابت از "توده ها" انقلاب کنند و در این زمینه نیز می کوشیدند تا با مثله کردن نظرات لنین و انتزاع آنها و با عاریه جملاتی از آثار لنین کبیر، برای باصطلاح ردیه نویسی خود بر علیه مشی مسلحانه، پشتوانه های تئوریک نیز دست و پا کنند.

اما، در مقابل شانناژ تبلیغاتی وسیعی که ابورتونیستها و در راس آنها حزب توده خائن از همان ابتدا بر علیه چریکهای فدایی خلق و تئوری مارکسیستی راهنمای آنها براه انداخته اند، کافی ست تا برسم هر مبارزه ایدئولوژیک شرافتمندانه و مارکسیستی، بجای تقلب و تحریف، به آثار و مواضع اعلام شده خود جریان مورد بحث و در اینجا چریکهای فدائی خلق رجوع کرد. اتفاقاً با رجوع به اسناد موجود و واقعیات ثبت شده تاریخی در مورد نظرات و پراتیک کمونیستهای فدایی، می توان دید که بطور مثال بر خلاف ادعای رایج ابورتونیستی که با استناد به "چه باید کرد" لنین، چریکهای فدائی خلق را غیر مرتبط با کارگران و مسایل کارگری جلوه می دهند، بخش بزرگی از فعالیتها و انرژی انقلابی کمونیستهای فدایی چه در پروسه تکوین این جریان و چه بعدها معطوف به طبقه کارگر گشته است.

اگر مساله اصلی در کتاب ارزشمند چه باید کرد لنین در برخورد با اکونومیستها (و سپس انارشیستها) همانا توضیح جایگاه و وظایف یک نیروی پیشاهنگ واقعی یعنی "سازمانی متشکل از انقلابیون حرفه ای" است که فن "مبارزه با پلیس سیاسی" را آموخته و بلد باشد تا بتواند بر مبارزات اقتصادی و خودبخودی طبقه کارگر تأثیر گذاشته و آن را به سطح سیاسی و مبارزه با کل دستگاه حاکم ارتقا دهد، آنگاه می توان دید که چگونه چریکهای فدائی خلق، روح این آموزش مارکسیستی را در عمل خود جاری ساخته و بدور از کبیه بردارهای ابورتونیستی امثال حزب توده، در شرایط خاص جامعه ایران، "سازمانی متشکل از انقلابیون حرفه ای" را در شکل سازمانی سیاسی-نظامی ایجاد نمودند تا در شرایط مشخص دیکتاتوری بورژوازی وابسته قادر به ادامه کاری و انجام همان وظایف انقلابی ای باشد که لنین برای پیشاهنگ واقعی در روسیه قابل بود. پس از چنین بررسی عینی ای، باز هم می توان کارنامه چریکهای فدائی در زمینه به میان کارگران رفتن و ایجاد ارتباط با آنها که در پرتو مبارزه مسلحانه امکان پذیر شده بود را با پراتیک امثال حزب توده مدعی سینه چاک توده ها و طبقه کارگر در آن زمان و یا با پراتیک ابورتونیستهای مقایسه کرد که با ادعای رفتن در میان

بحران اقتصادی و گسترش اعتراضات کارگران و زحمتکشان در جهان!

مالکین جدید شرکت "آلتالیا" برای حفظ سودهای خود مقررات ضدکارگری جدیدی نیز اعمال کرده اند. به عنوان مثال قرارداد کارگری جدیدی تدوین شده که بر اساس آن حقوق و مزایای کارگران کاهش یافته و عضویت کارگران در اتحادیه های کارگری منع شده است. در ۱۹ ژانویه ۲۰۰۹ کارگران این شرکت در اعتراض به این قرارداد ضدکارگری دست به اعتصابی چهار ساعته زدند که منجر به کنسل شدن ۲۲ پرواز خارجی این هواپیمایی شد. اعتصابات پراکنده دیگری نیز در فرودگاه های شهرهای مختلف ایتالیا رخ داده اند.

شرکت هواپیمایی بوداپست

از اوایل دسامبر ۲۰۰۸ تاکنون اعتراضات متعددی توسط کارگران فرودگاه بوداپست صورت گرفته است. این اعتراضات در ۱۹ ژانویه به اعتصاب در بخش بازرسی مسافری و تعطیل شدن یکی از سه ترمینال فرودگاه منجر شد. این فرودگاه در مالکیت چند سرمایه دار بزرگ اروپایی (منجمله سرمایه داران آلمانی) قرار دارد.

مصر

کارگران در طی مبارزات روزمره خود متوجه می شوند که سرمایه داران همواره در تلاشند تا حتی الامکان حقوقی که کارگران در نتیجه مبارزات صنفی خود بدست آورده اند را از آنان بازستانند. در سال گذشته دولتها و سرمایه داران با دستاویز قرار دادن بحران در اقتصاد جهانی، و با توسل به قوانین متعدد (منجمله قوانین مربوط به ورشکستگی) توانستند بسیاری از توافقات و قراردادهای قانونی پیشین را زیر پا گذاشته و از پرداخت حق و حقوق کارگران خودداری کنند.

به عنوان مثال می توان به کارخانه "کنان نیل" در مصر اشاره کرد که صاحبان کارخانه با زیر پا گذاشتن قراردادهای موجود از پرداخت حقوق و مزایای قانونی کارگران خودداری کردند. ۹۵۰ کارگر این کارخانه به عنوان اعتراض به عدم پرداخت حقوق ماه های گذشته، در ۱۲ ژانویه به اعتصاب و مسدود کردن یکی از انبوههای نزدیک به کارخانه دست زدند. این اعتصاب با حمله پلیس و مجبور کردن کارگران به بازگشت به کارخانه پایان یافت.

اعتصابات کارگران و رانندگان قطر

در مصر

در ماه نوامبر گذشته پس از اعتراضات گسترده کارگری در راه آهن مصر قرارداد جدیدی توسط کارفرما و نمایندگان کارگران

نمایندگان کارکنان و مدیریت انجام شد. مدیریت "لوفتانزا" به بهانه اینکه "کشور در وضعیت اقتصادی ناگواری به سر می برد و همکاری کارگران برای بهتر شدن وضع اقتصادی جامعه ضروری است" نه تنها از پذیرش خواسته های کارگران خودداری کرد،



بلکه خواهان محکم کردن کمربندها شد. سرانجام در ۲۸ ژانویه کارگران و کارکنان این هواپیمایی به اعتصاب ۶ ساعته ای دست زدند که منجر به کنسل شدن چندین پرواز داخلی و خارجی شد. اعتراضات و مذاکرات کارگران و کارمندان هنوز ادامه دارند.

شرکت هواپیمایی آلتالیا

اخیراً چندین سرمایه دار بزرگ با خرید و ادغام شرکت هواپیمایی "آلتالیا" و شرکتی هوایی کوچکتر، اکثر سهام کمپانی خصوصی "آلتالیا" را صاحب شده و آن را در کنترل خود گرفتند. شرکتی هوایی دیگر کشورهای اروپایی (مانند "ک. ال.ام" و "ایر فرانس") نیز دارای سهام کمی در این کمپانی می باشند. دولت ایتالیا به بهانه بحران اقتصادی اخیر (و پیشگیری از ورشکستگی آلتالیا) بخشودگی های مالی متعددی را به آن اعطا کرده که مسلماً همه سود و منافع ناشی از آن نصیب سهامداران خواهد شد و این در حالی ست که با کاسته شدن از سود این هواپیمایی همه فشارهای اقتصادی و کاهش درآمدها بر کارگران و کارمندان زحمتکش تحمیل شده است.

از آنجا که شرکت "آلتالیا" در برخی از مسیرهای هوایی (مانند مسیر روم- میلان) دارای حق انحصاری می باشد، در نتیجه قیمت بلیط در این مسیر ها را به مقدار نامعقولی افزایش داده و اعتراضات وسیعی را در جامعه برانگیخته است. به عنوان مثال قیمت سفر ۵۰ دقیقه ای روم به میلان به رقم ۲۲۰ یورو افزایش یافته است. در صورتیکه شرکتی هوایی کوچکتر اعلام کرده اند که اگر حق انحصاری "آلتالیا" برداشته شود، بلیط این مسیر را به میزان معمول آن (یعنی حدود ۲۰۰ یورو) کاهش خواهند داد.

در ماه های اخیر بابالاکرفتن موج گسترده بحران اقتصادی ای که کریبان نظام سرمایه داری در سطح جهان شده و بویژه اقتصاد قدرتمندترین کشورهای امپریالیستی را فرا گرفته ما شاهد هجوم گسترده ای از سوی دولتها و طبقات استثمارگر حاکم به حقوق و سطح زندگی کارگران زحمتکشان در سراسر گیتی هستیم. از سوی دیگر در واکنش به این هجوم ما می بینیم که صدها اعتصاب و حرکت اعتراضی ریز و درشت از سوی طبقه کارگر و توده های زحمتکش و خلفهای تحت ستم بر علیه استثمارگران حاکم سازمان یافته است. آنچه در زیر می آید نمونه هایی از مقاومت و اعتراض کارگران و توده های تحت ستم در مقابل تعرض ضد خلقی امپریالیستها و مرتجعین به حقوق آنهاست.

اعتراضات و اعتصابات در شرکتی هوایی بوداپست در اروپا

در سال ۲۰۰۸ تحت تأثیر سقوط اقتصاد جهانی، میزان مسافرتها هوایی شدیداً کاهش یافت و در نتیجه میزان درآمدهای شرکتی هوایی در سال گذشته نزول کرد. به عبارت دیگر از میزان سود سرمایه داران صاحب این موسسات غول پیکر اقتصادی کاسته شد. به عنوان مثال سود شرکت "لوفتانزا" در سال گذشته حدود ۲۸۰ میلیون یورو کاهش یافت (در سال ۲۰۰۷ سود این کمپانی ۱,۲۸ میلیارد یورو بوده که در سال ۲۰۰۸ به حدود ۱,۱ میلیارد یورو رسید). سهامداران شرکتی هوایی بوداپست بار این "فشار اقتصادی"، یعنی کاسته شدن از سودهای نجومی خود را با کاهش حقوق کارکنان در شرایط افزایش شدید تورم هر چه بیشتر به دوش کارگران انداخته اند. در این رابطه است که اعتراضات کارگران و کارکنان شرکتی هوایی بوداپست و فرودگاه ها در سراسر جهان افزایش یافته است.

ایر فرانس

در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۹ کارگران شرکت هواپیمایی فرانسه (ایر فرانس) اعلام کردند که در اعتراض به عدم نیات شغلی و کاهش دستمزدهای خود به اعتصاب سراسری دست خواهند زد. مذاکرات پراکنده مدیریت و نمایندگان کارگران بی نتیجه مانده و اعتراضات کارگران همچنان ادامه دارد.

لوفتانزا- آلمان

مهمانداران و دیگر کارکنان شرکت هواپیمایی "لوفتانزا" در ۲۲ ژانویه با مطرح کردن خواسته های خود (منجمله ۱۵ درصد افزایش حقوق) خواهان مذاکره با مدیریت شده و اعلام کردند که در صورت عدم رسیدگی به خواسته هایشان به اعتصاب دست خواهند زد. در روز ۲۲ ژانویه برای سومین بار مذاکرات بی نتیجه ای میان

سرمایه داران و دولت حامی آنها که حتی حاضر به برآورده کردن ابتدایی ترین نیازهای کارگران بیکار و خانواده های گرسنه اشان نیستند، پلیس را به جان تظاهرکنندگان انداختند و با سرکوب آنها را متفرق کردند.

صنایع الماس در آنگولا

بحران اقتصادی جاری به تولید الماس در آنگولا (که پنجمین صادرکننده الماس جهان است و بزرگترین خریداران آن کارخانه های آمریکایی می باشند) ضربه زده و برعکس دولت آنگولا اعلام کرده که به عنوان مثال در سال ۲۰۰۹ تولید الماس در کمپانی "اندیتراد" ۱۰ درصد افزایش خواهد یافت. اما منافع حاصل از رونق این صنعت نه به معنی بهتر شدن وضع کارگران، بلکه تنها روانه جیب سرمایه داران شده است که از افزایش حقوق کارگران و جبران تأثیر افزایش تورم در وضعیت کارگران خودداری می کنند. به عنوان مثال در ۲۸ ژانویه ۱۲۰ نفر از کارگران کمپانی تولید الماس "اندیتراد" (که توسط دولت اداره میشود) با خواست افزایش حقوق دست به اعتصاب زدند.

کامبوج

در ۲۶ ژانویه ۲۰۰۰ کارگر کارخانه پارچه بافی "یونگ وا" کامبوج که در اعتراض به کاهش ۶۰ درصدی پاداش سالانه کارگران از ۵۰ دلار به ۲۰ دلار، در اعتصاب به سر می بردند، در اثر تهدیدهای مدیریت کارخانه به سرکار بازگشتند. مدیریت کارخانه تهدید کرده بود که اگر کارگران اعتصاب را نشکنند، کارخانه تعطیل خواهد شد.

پلیس نیز برای مجبور کرده کارگران به کار در کارخانه، وحشیانه به اعتصابیون حمله کرده و بیش از صد نفر را زخمی کرد. مدیریت کارخانه اعلام کرد که مقدار پاداشها را ثابت نگه خواهد داشت اما در عوض مزد اضافه کاری را کاهش داده و برابر با مزد ساعات معمول کار خواهد کرد، مدیران همچنین بیشرمانه اعلام کردند که از حقوق هر کارگر اعتصابی ۵ دلار کاسته خواهد شد.

ژاپن

سه ماه پیش صاحبان هتل "کاپهین" در توکیو به بهانه بالا بودن میزان بدهی ها نسبت به درآمد، قصد بستن هتل را داشتند در حالیکه کارگران و کارمندان هتل مخالف این امر بودند در نتیجه کارگران هتل به اداره هتل پرداخته و از تعطیل شدن محل کار خود جلوگیری نمودند.

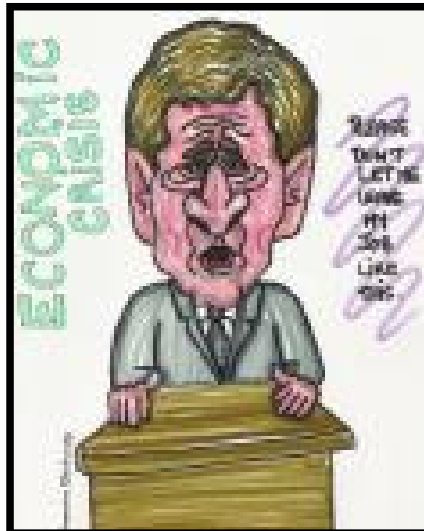
در روز ۲۵ ژانویه پلیس مسلح با حمله به هتل قصد خارج کردن کارگران را داشت که با مقاومت آنها مواجه گردید در نتیجه درگیری هایی میان پلیس و ۱۲۰ کارگر هتل رخ داد که منجر به زخمی شدن برخی از کارگران و بازداشت شدن اغلب آنان شد. پلیس مسلح پس از حمله به کارگران موفق شد که کارگران را با زور از هتل بیرون رانده و آنها را بازداشت کند.

سرمای شدید این شهر به برگزاری میتینگ هایی در خیابانها پرداختند. پس از مدتی صاحبان کارخانه برای شکستن اعتصاب کارگران و مجبور کردن آنها به چشم پوشی از افزایش حقوق خود، به مصونیت ناشی از قوانین ورشکستگی متوسل شدند که یک قانون ضد کارگری ست. مدیریت کارخانه یک تیم وکلای متخصص قوانین ورشکستگی را استخدام کرد و کارگران را تهدید کرد که در صورت بازنگشتن به سر کار، با اعلام ورشکستگی کارخانه روبرو خواهند شد. بر اساس قوانین ورشکستگی، کارخانه هایی که اعلام ورشکستگی می کنند تحت مصونیت قانونی قرار می گیرند و مجبور به رعایت قراردادهای کار و پرداخت حقوق عقب افتاده کارگران نیستند.

کاهش تولید کالاهای لوکس در اثر بحران اقتصادی

تحت تأثیر بحران اقتصادی جاری شمار بسیاری از مشاغل مرتبط با تولید و فروش کالاهای لوکس از بین رفته اند. در نتیجه بسیاری از کارگران صنایع لوکس در کشورهای مختلف بیکار شده اند. به عنوان مثال تاکنون حدود ۸۰ درصد از کارخانه های الماس در هندوستان تعطیل شده و بیش از ۲ میلیون کارگر بیکار شده اند. بسیاری از این کارگران دچار بیماری های جسمی و روانی شده و برخی از آنها خودکشی کرده اند.

در ۱۲ ژانویه کنفرانس بزرگ و پرشکوهی با همکاری دولت هندوستان برای حمایت از سرمایه داران صنایع الماس و سایر صاحبان سرمایه های مالی این کشور در شهر احمدآباد برگزار شد. کارگران بیکار شده



صنایع الماس که می دیدند چگونه دولت از سرمایه داران حمایت می کند اما کوچکترین اهمیتی به سرنوشت و زندگی زجرآور کارگران نمی دهد، در مقابل محل برگزاری کنفرانس به تظاهرات پرداختند. خواسته های کارگران اخراج شده بسیار بدیهی و طبیعی و شامل تقاضا برای تامین نیازهای اولیه زندگی مانند سهمیه غذا و تحصیل رایگان برای فرزندان کارگران بیکار می باشد.

به تصویب رسید که در آن کارگران موفق شده بودند تا به بعضی از خواسته های عادلانه خویش تحقق بخشند. اما قرارداد مزبور توسط کارفرما زیر پا گذاشته شد و افزایش حقوق و مزایای کارگران که بر اساس قرارداد جدید می بایست پرداخت شود عملاً پرداخت نگردید. رانندگان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق خود در ۲۰ ژانویه به اعتصابی ۵ ساعته دست زدند که منجر به بسته شدن کامل راه آهن قاهره شد. کارفرما به کارگران اعتصابی قول داد که در سال ۲۰۱۰ حقوق پرداخت نشده را به رانندگان خواهد داد. اتحادیه کارگری وابسته به دولت نیز رانندگان معترض را تحت فشار گذاشت که قول کارفرما را بپذیرفته و به اعتصاب پایان دهند. اما اکثر رانندگان در مخالفت با اتحادیه برخاسته و تصمیم گرفتند که به اعتصاب ادامه دهند. بالاخره با استفاده کارفرمای مورد حمایت دولت از چماق سرکوب و در نتیجه حمله وحشیانه پلیس به اعتصاب کنندگان، اعتصاب شکسته شد و این امر به راننده ها تحمیل شد که تا زمان انجام مذاکرات جدید در اوایل ماه فوریه، دست از اعتراضات خود بردارند. راننده ها و کارگران و سوزن بانان معترض همچنان از پذیرش قول و قرارهای پویشالی کارفرما خودداری کردند. بیش از ۵۰۰ راننده مجدداً در ۲۴ ژانویه به اعتصابی چهار ساعته دست زدند. و ۶۲ هزار کارگر و سوزن بان در ۲۷ ژانویه دست به اعتصاب سراسری سه ساعته زدند. این کارگران که روزی ۱۲ ساعت (و حتی در تعطیلات عمومی) کار می کنند، مزد بیشتری علاوه بر حقوق پایه ای خود دریافت نمی کنند. یکی از خواسته های آنان افزایش حقوق و کسب رده حقوقی مشابه با رانندگان است.

اخراج های گسترده در معادن پرو

در ۱۷ ژانویه فدراسیون فلزکاران و کارگران معادن پرو اعلام کرد که در صورت پذیرفته نشدن خواسته های کارگران معترض معادن، به زودی اعتصابی سراسری آغاز خواهد شد. اعتراض اصلی کارگران به اخراج های جمعی گسترده در معادن است که به بهانه کاهش قیمت روی و مس در بازارهای جهانی صورت گرفته اند. در دو ماه گذشته بیش از ۵۶۲۰ کارگر اخراج شدند. رئیس "کنفدراسیون موسسات مالی خصوصی" اعلام کرد که اخراج ها برای نجات موسسات مالی خصوصی از ورشکستگی کامل، ضروری می باشند. به این ترتیب آنها برای "نجات" منافع خود، ضمن اخراج کارگران زندگی هزاران کارگر و خانواده هایشان را با بیکاری و در نتیجه فقر و گرسنگی هر چه بیشتر مواجه نموده اند.

سوءاستفاده سرمایه داران از مصونیت های ناشی از قانون ورشکستگی

در اول دسامبر ۲۰۰۸ کارگران کارخانه "اسمورفیت-استون" (بزرگترین کارخانه جعبه سازی آمریکا که حدود ۲۰۰۰ کارگر را در استخدام خود دارد) در شهر "سنت جوزف" ایالت میسوری، در اعتراض به کاهش حقوقها دست به اعتصاب زدند و در

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!



آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!